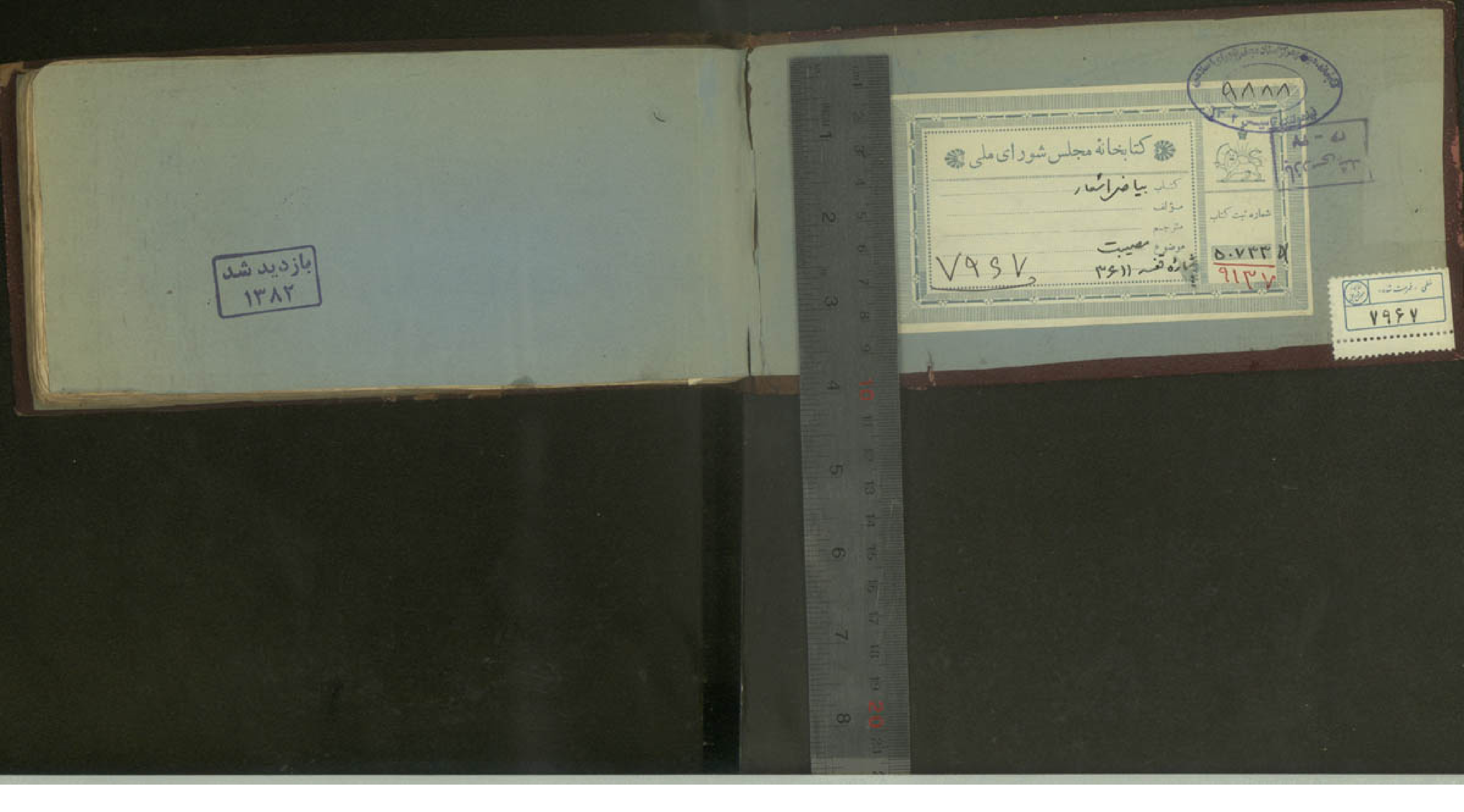
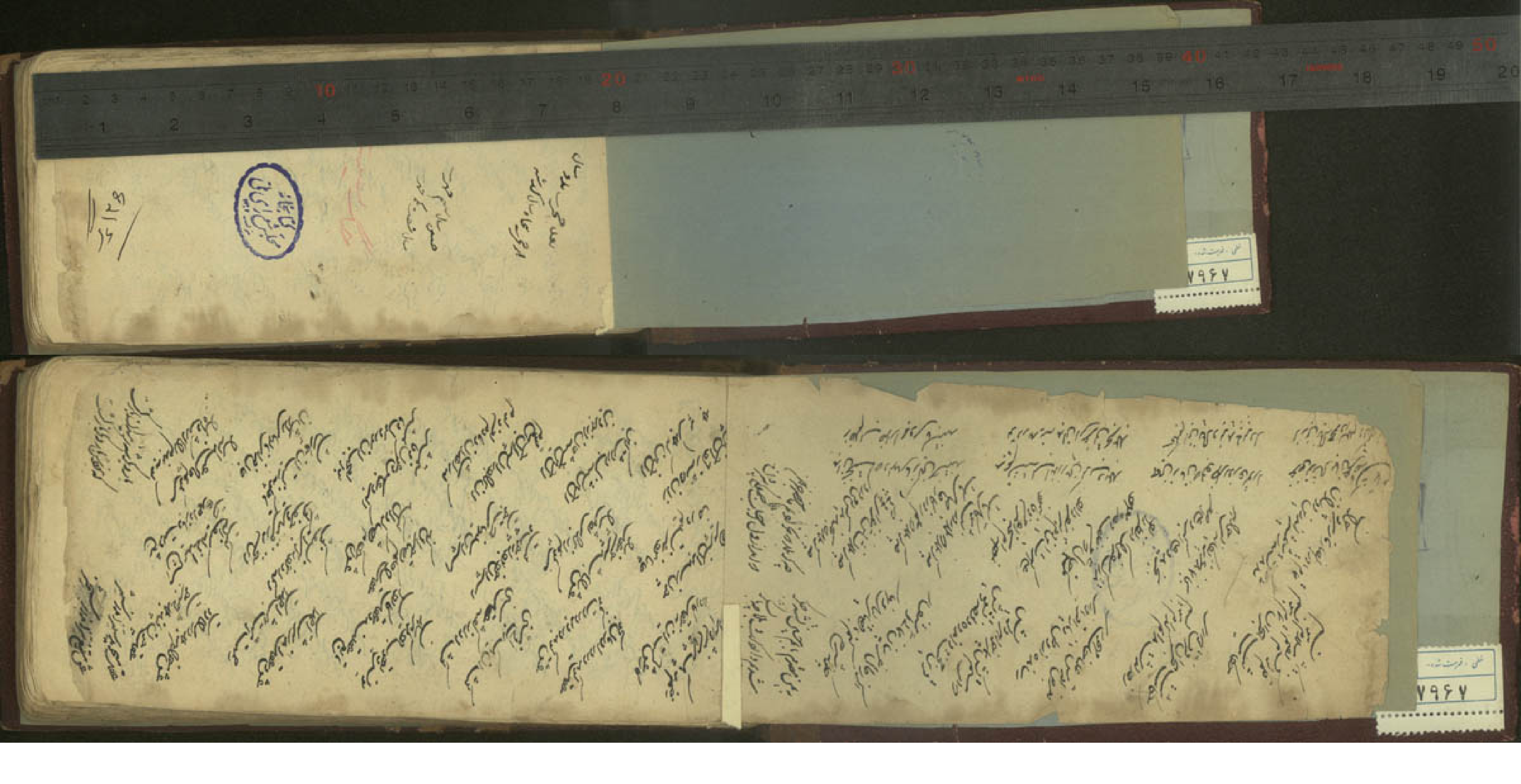
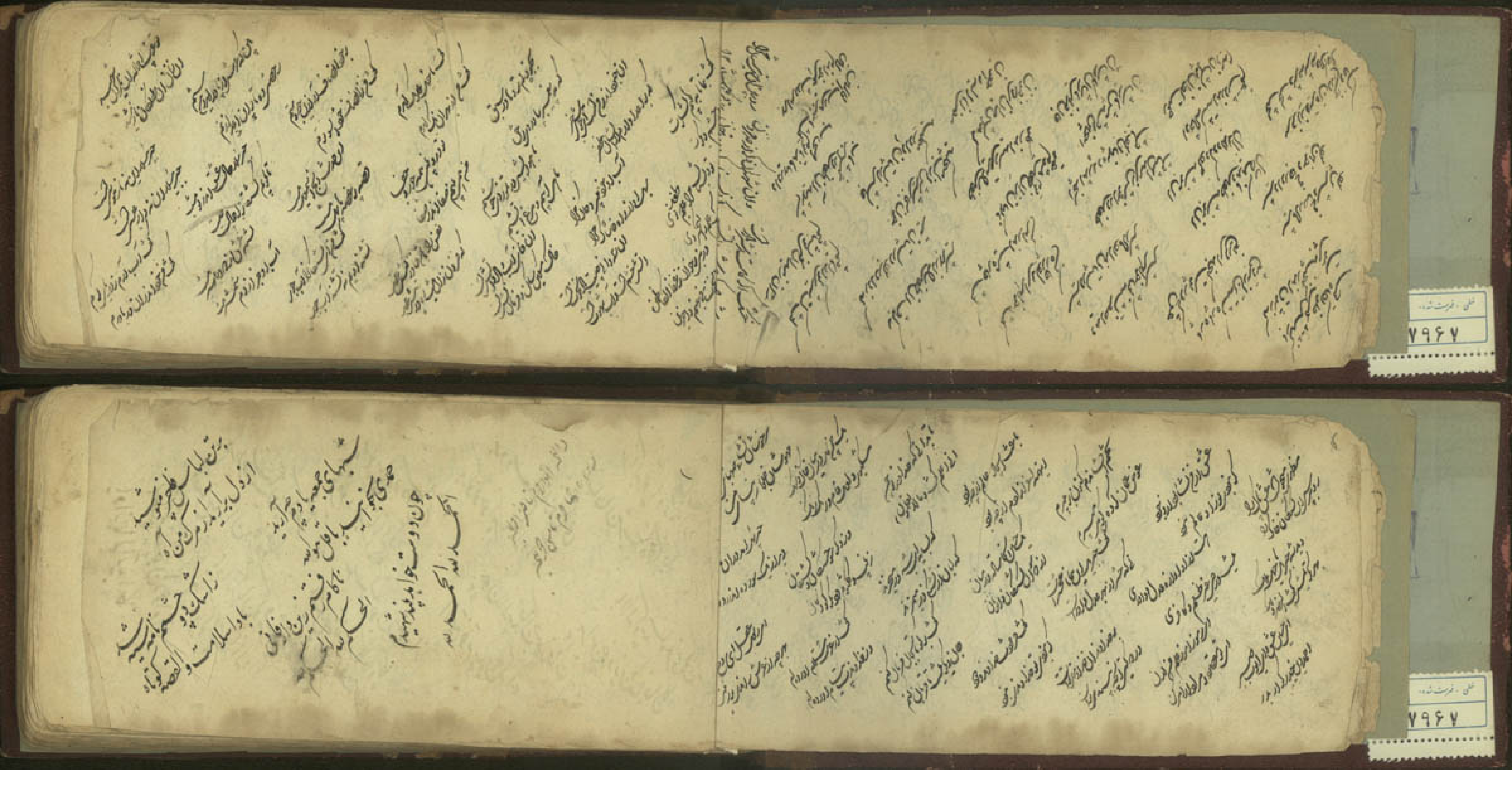
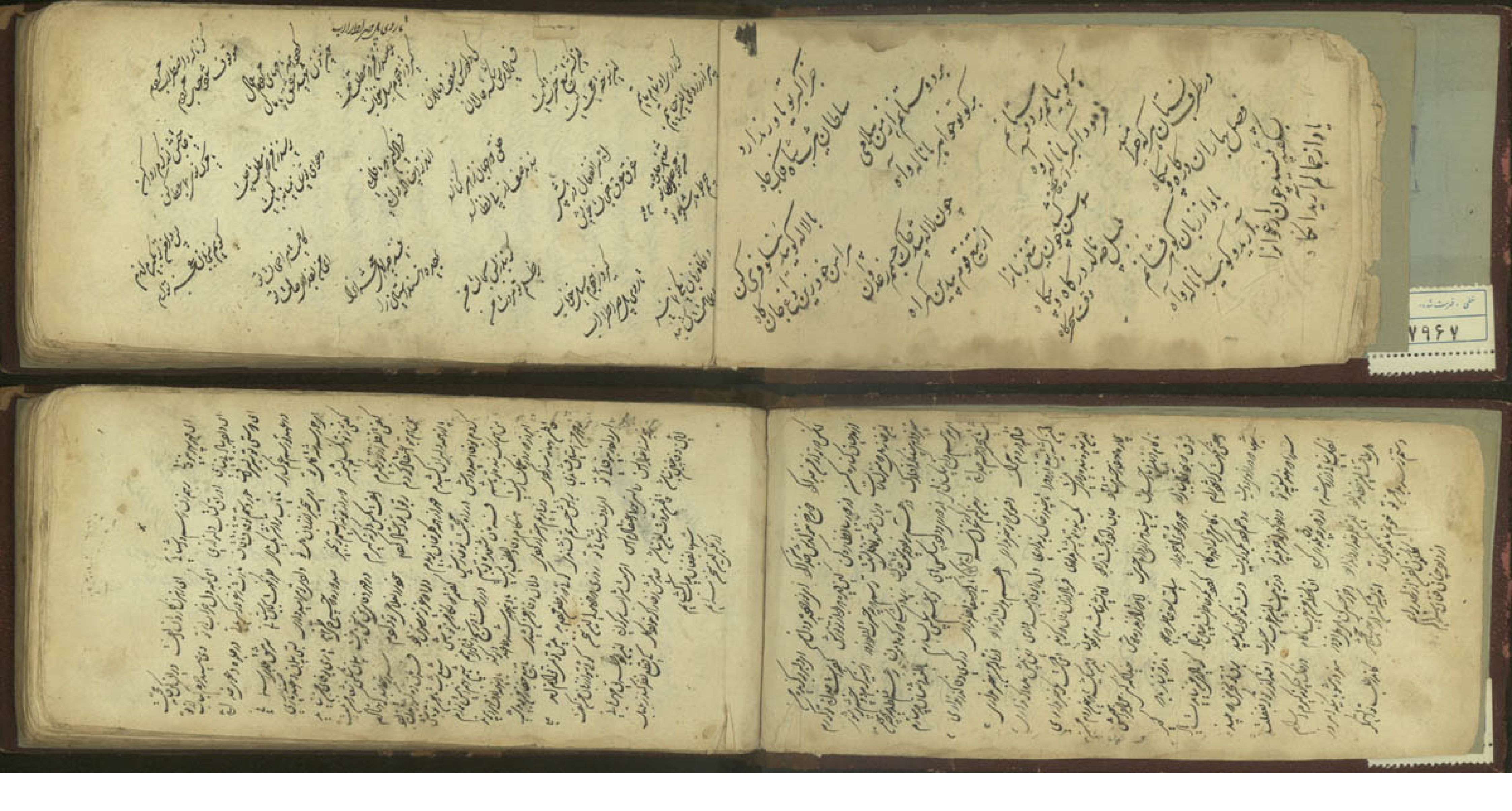


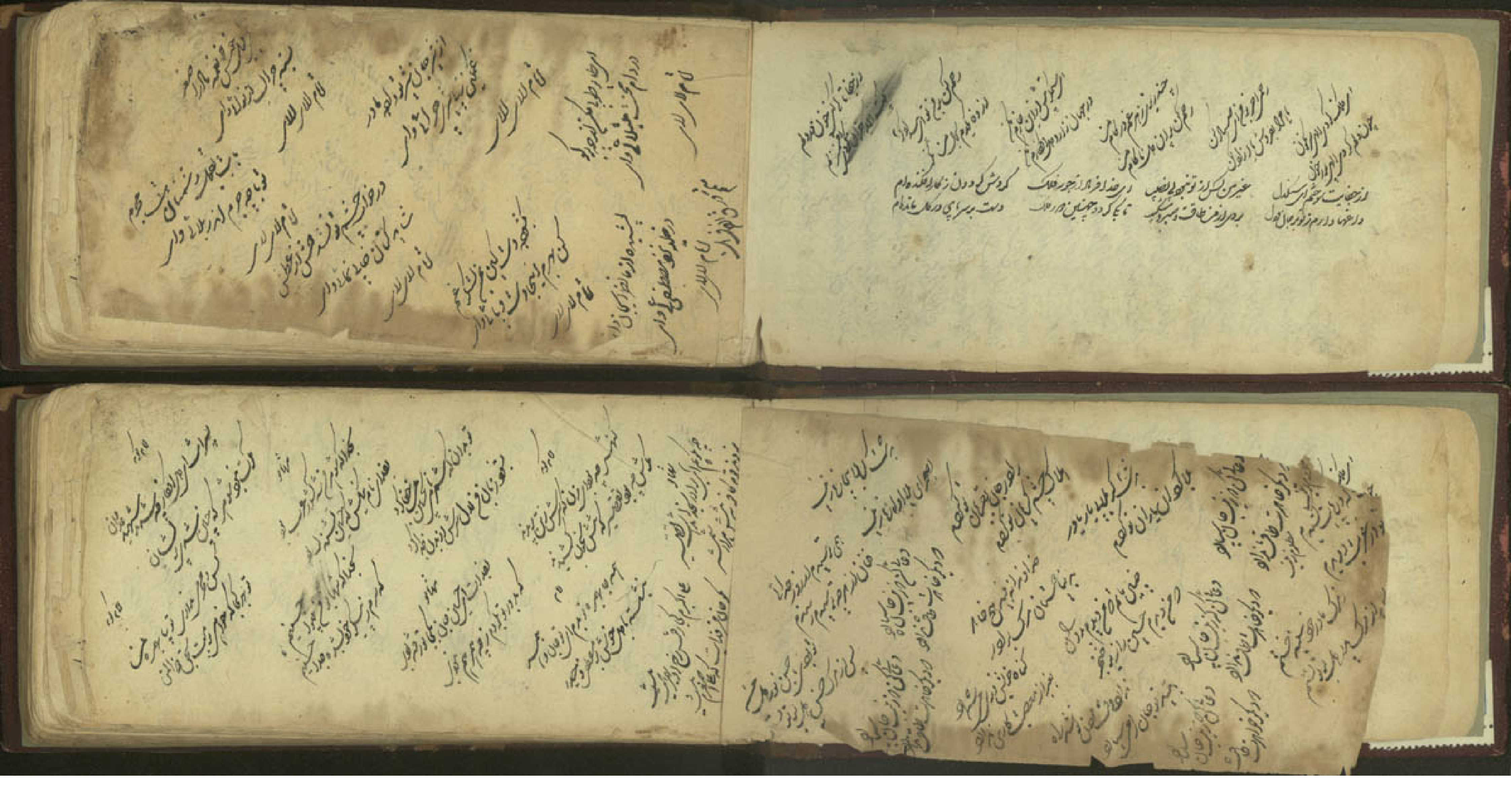


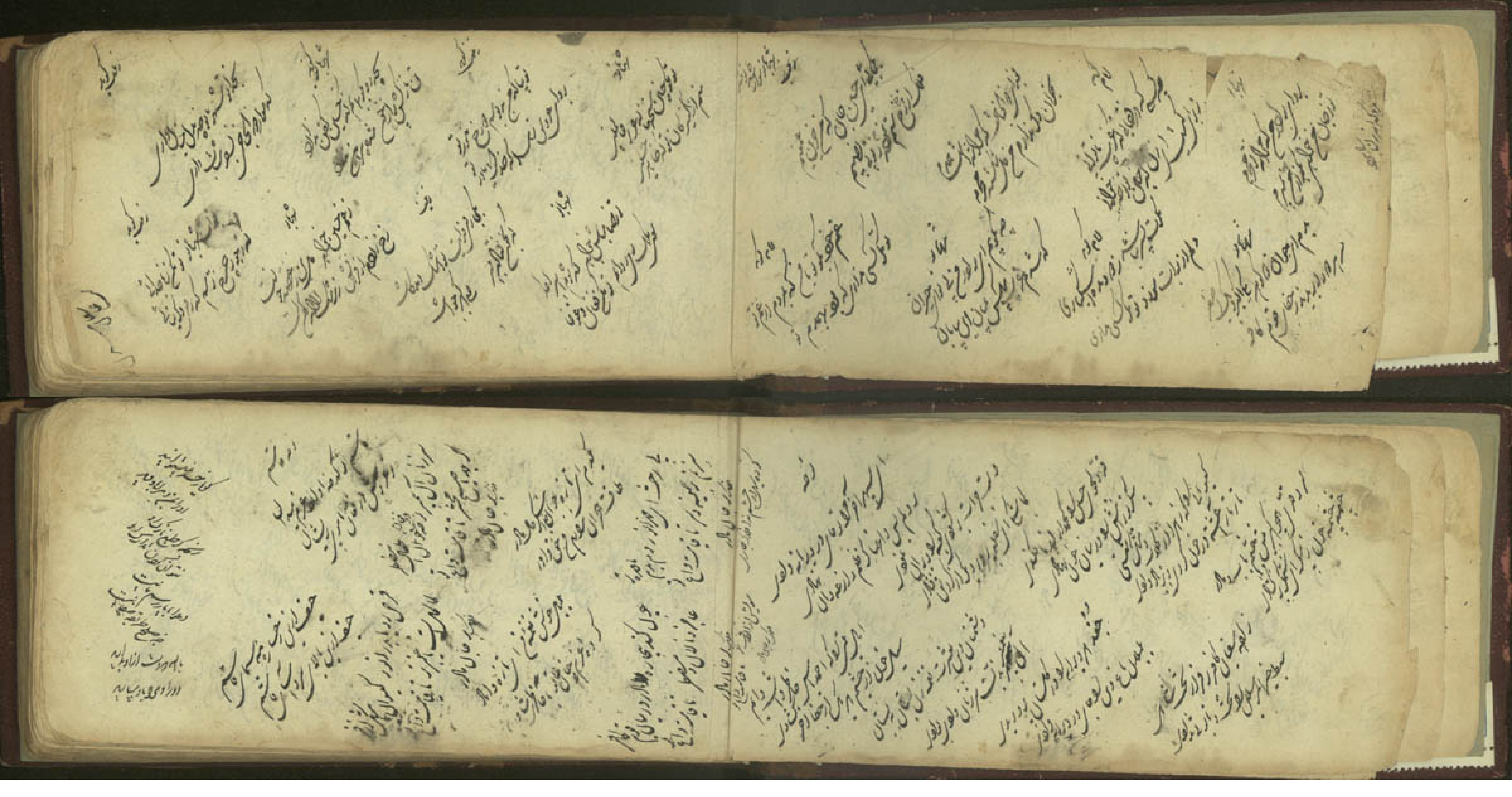
بازدید شد
۱۳۸۲
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب بیاض اشعار
مؤلف
مترجم
موضوع مصیبت
شمارهٔ قفسه ۳۶۱۱
7967
شماره ثبت کتاب
۵۰۷۳۳
۹۱۳۷
۹۸۸۸
۷۹۶۷

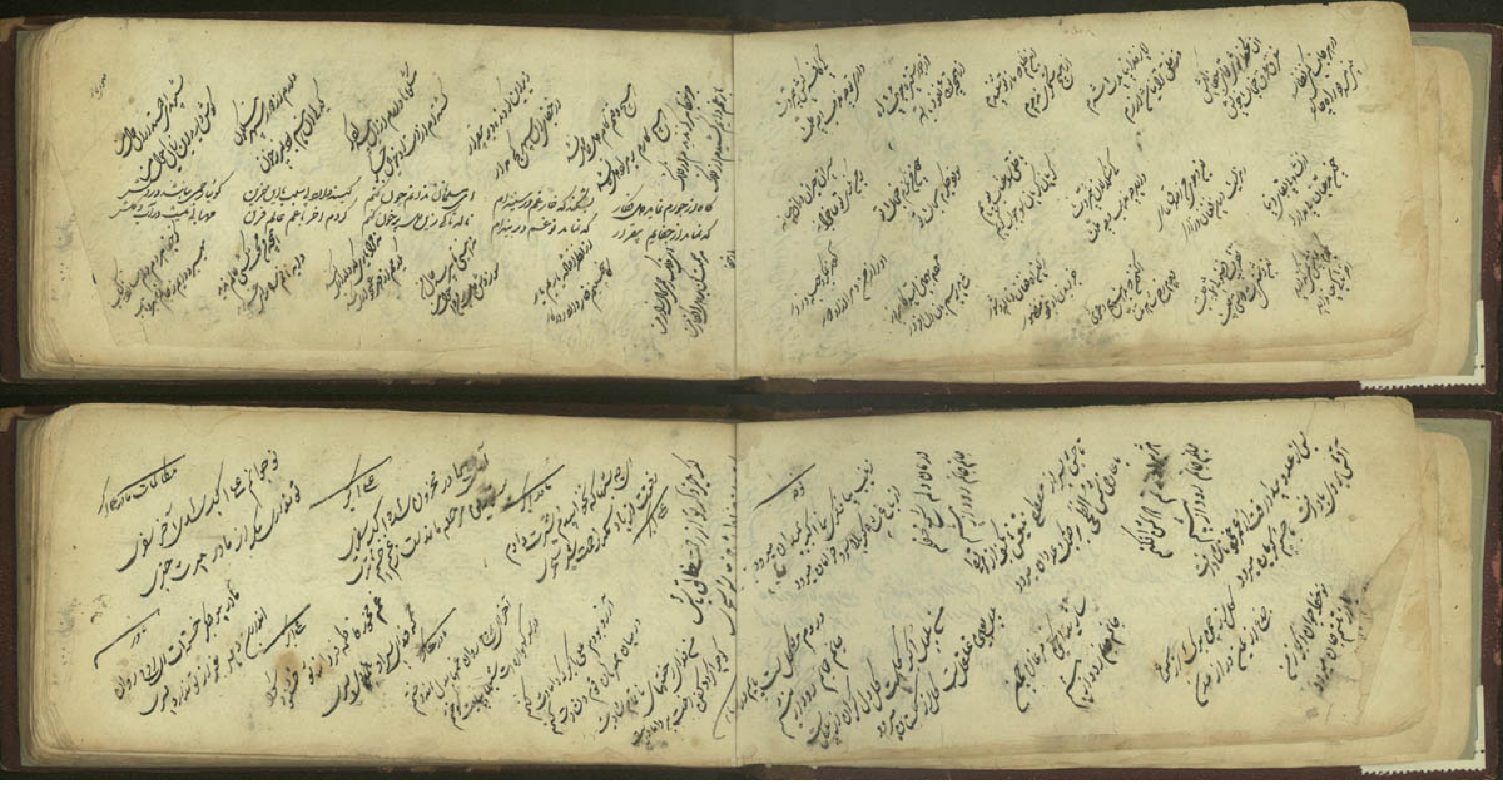




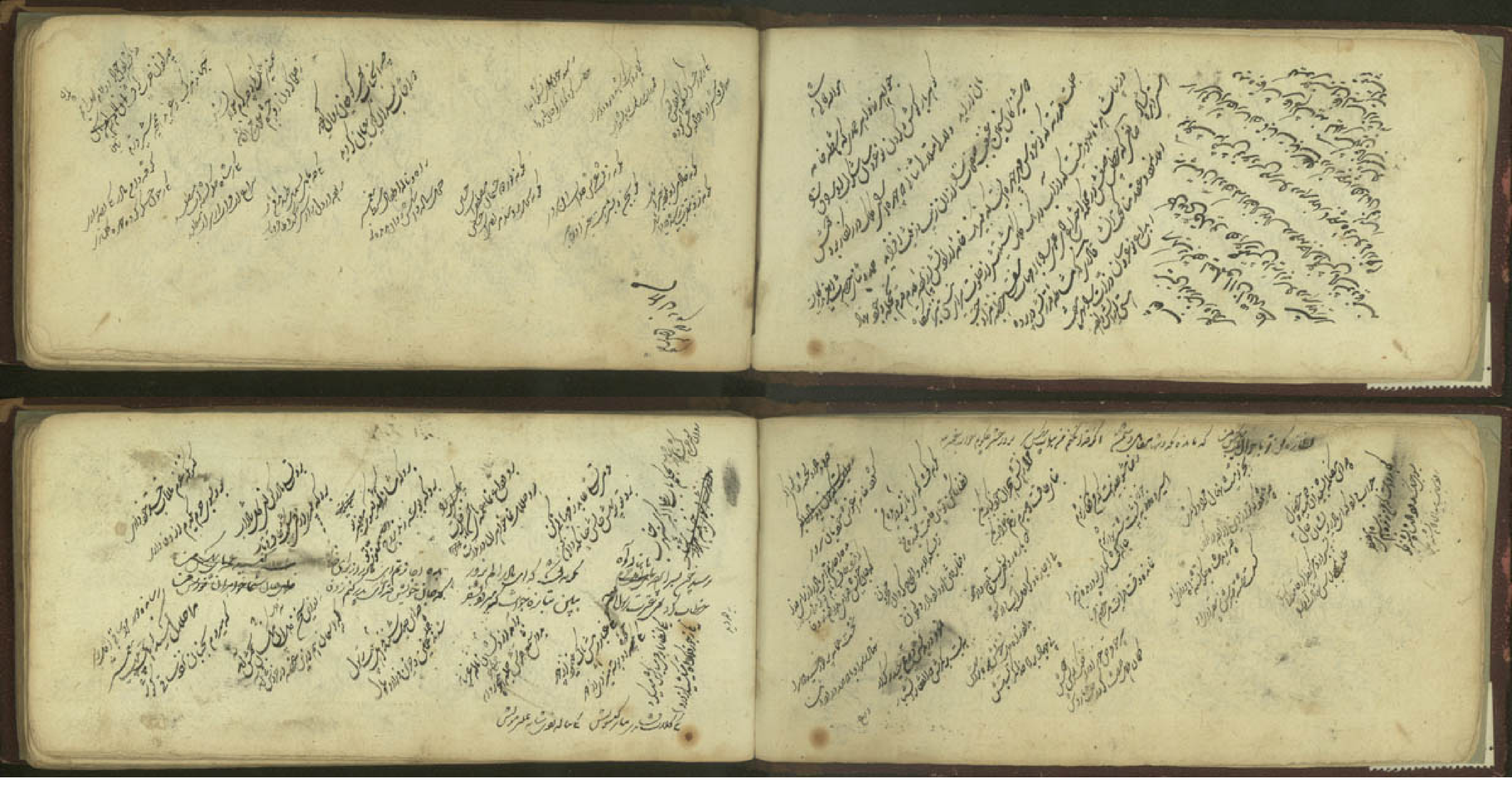






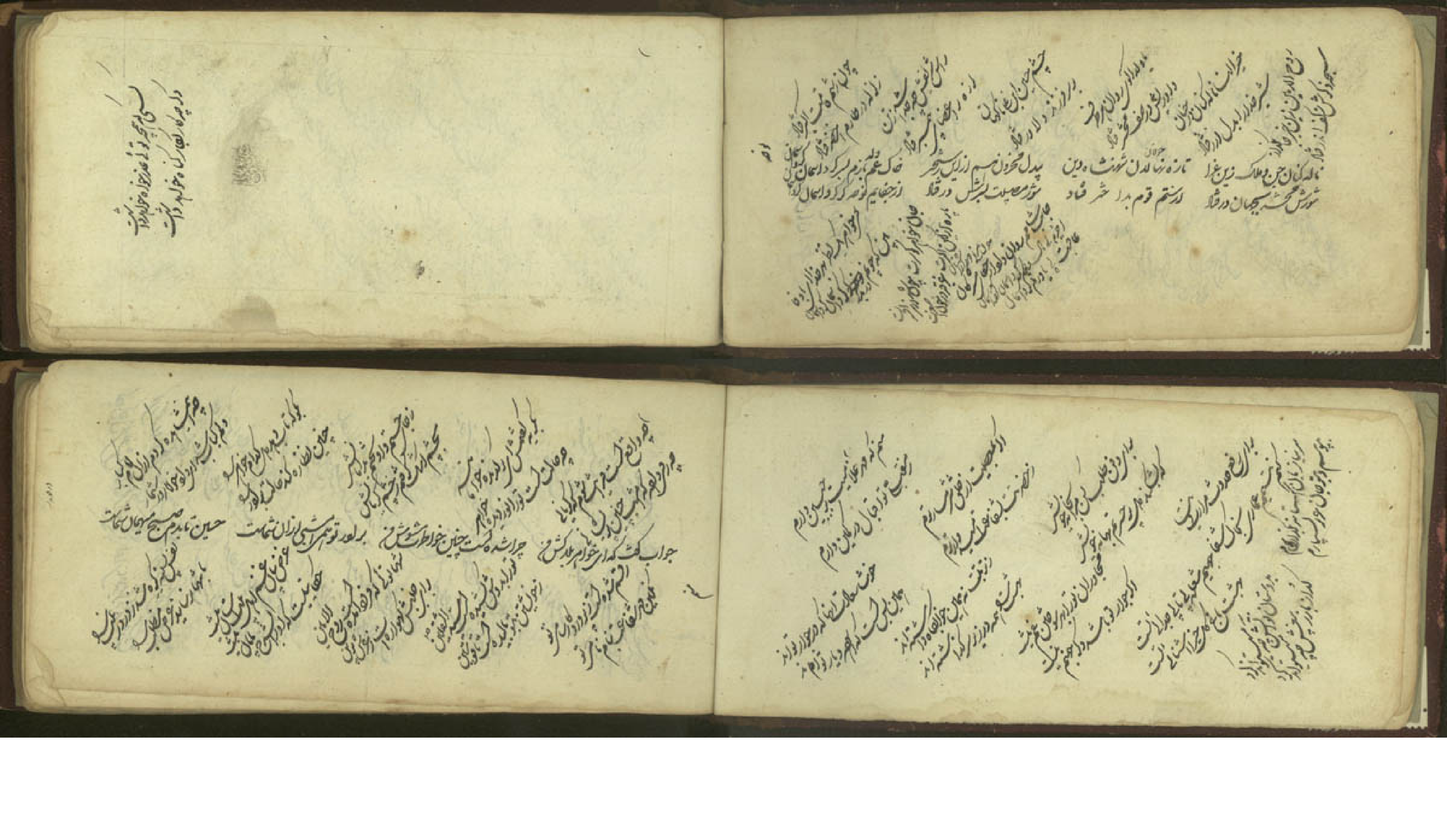


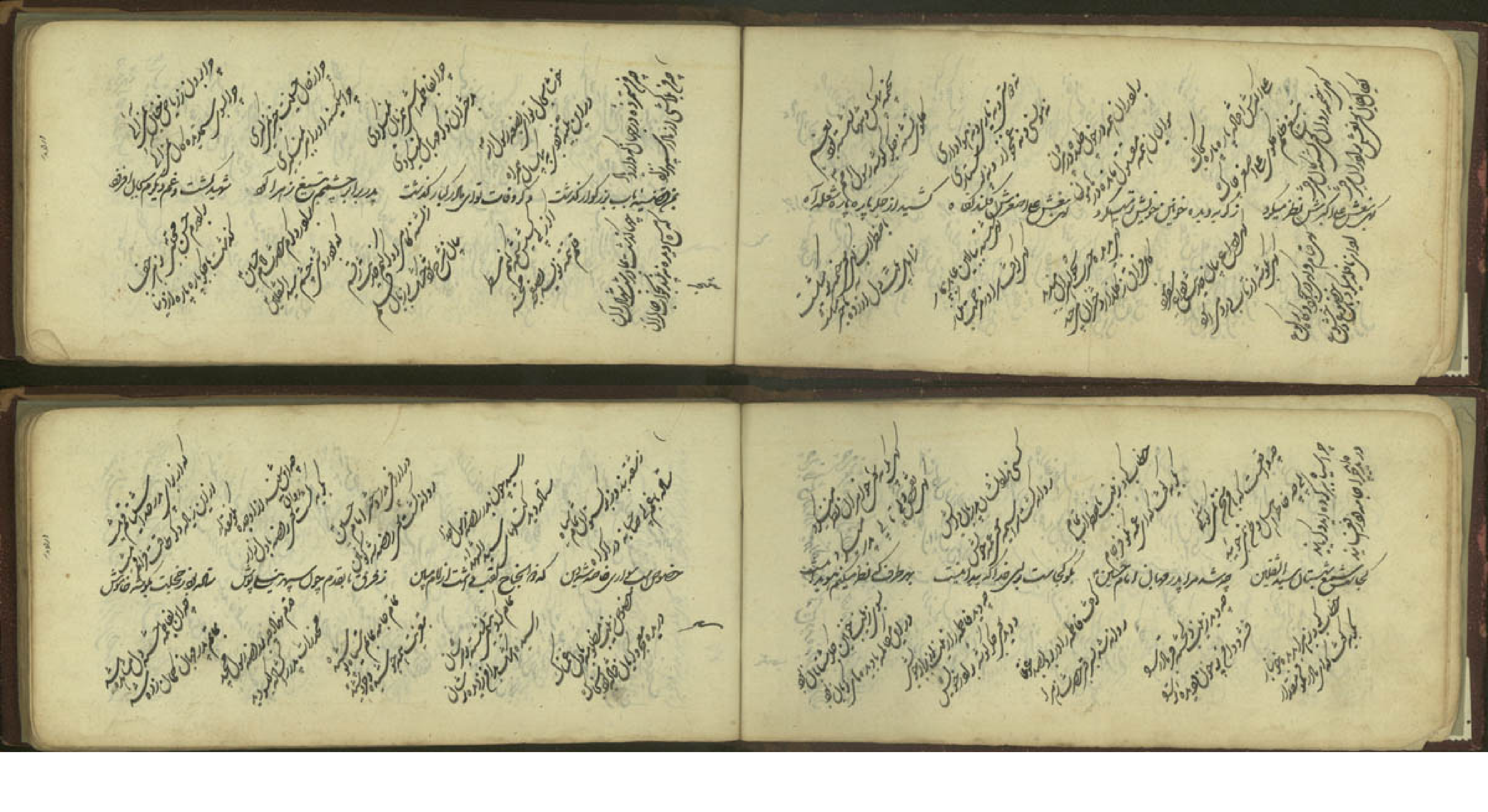


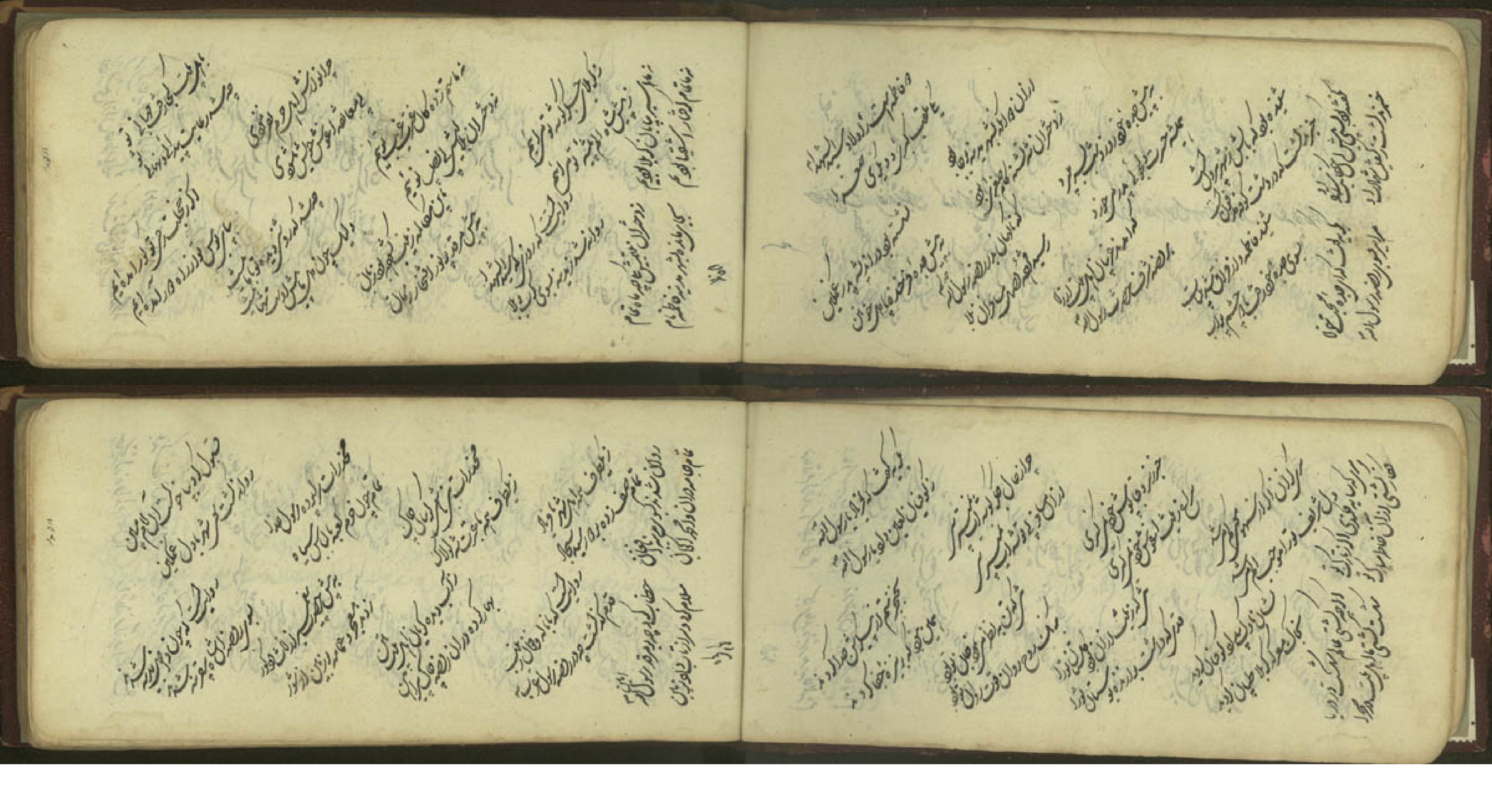




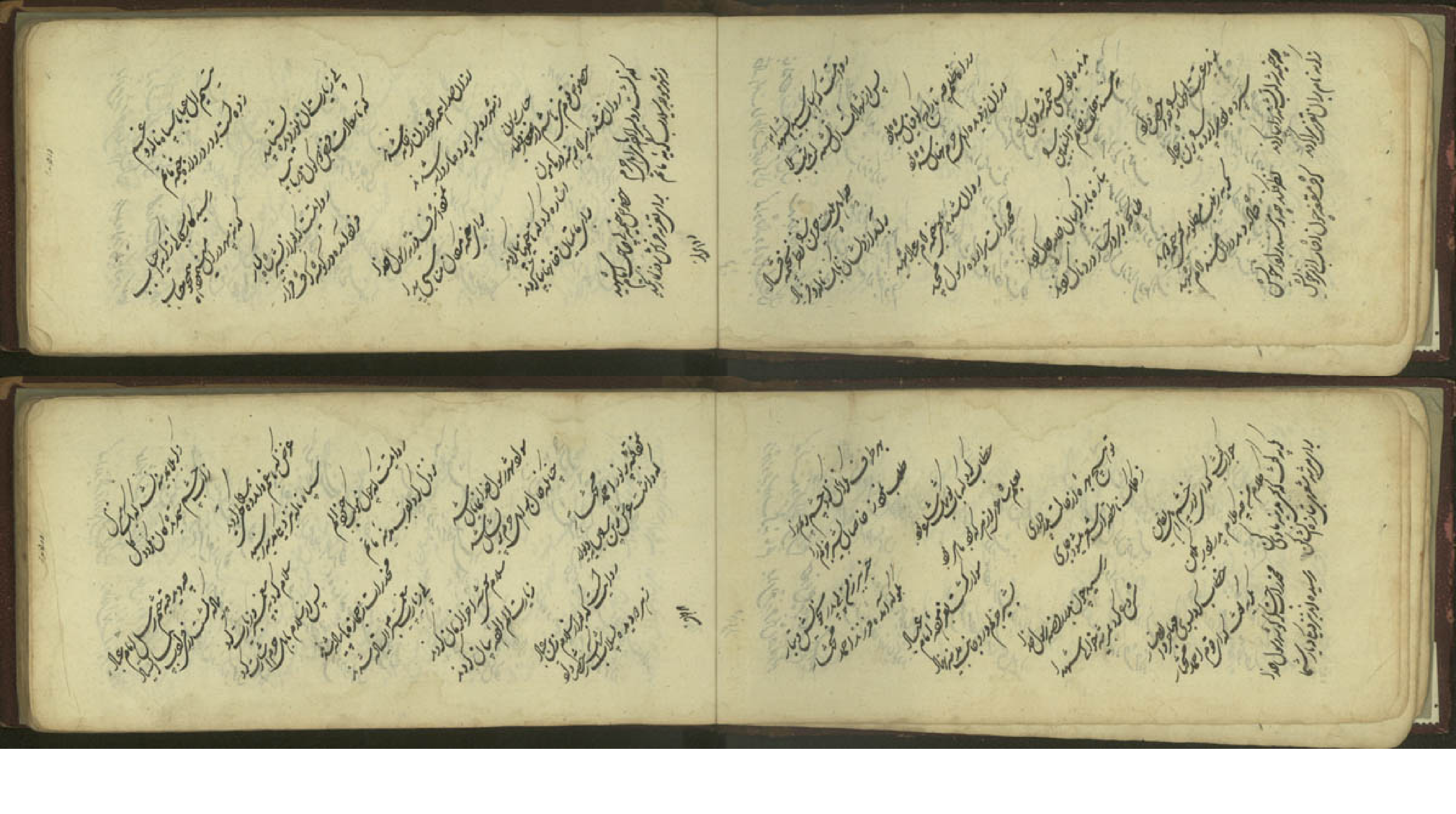


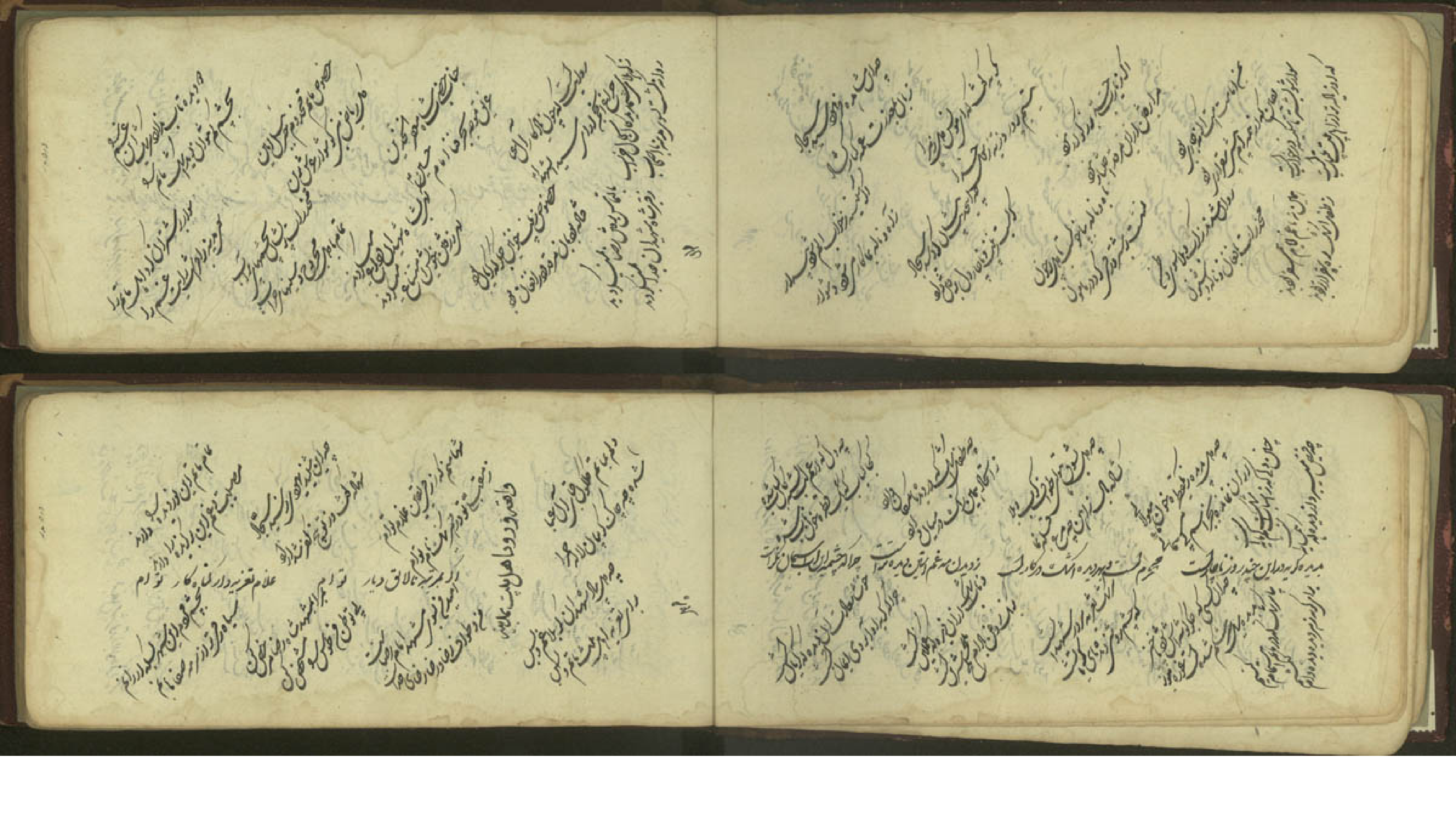


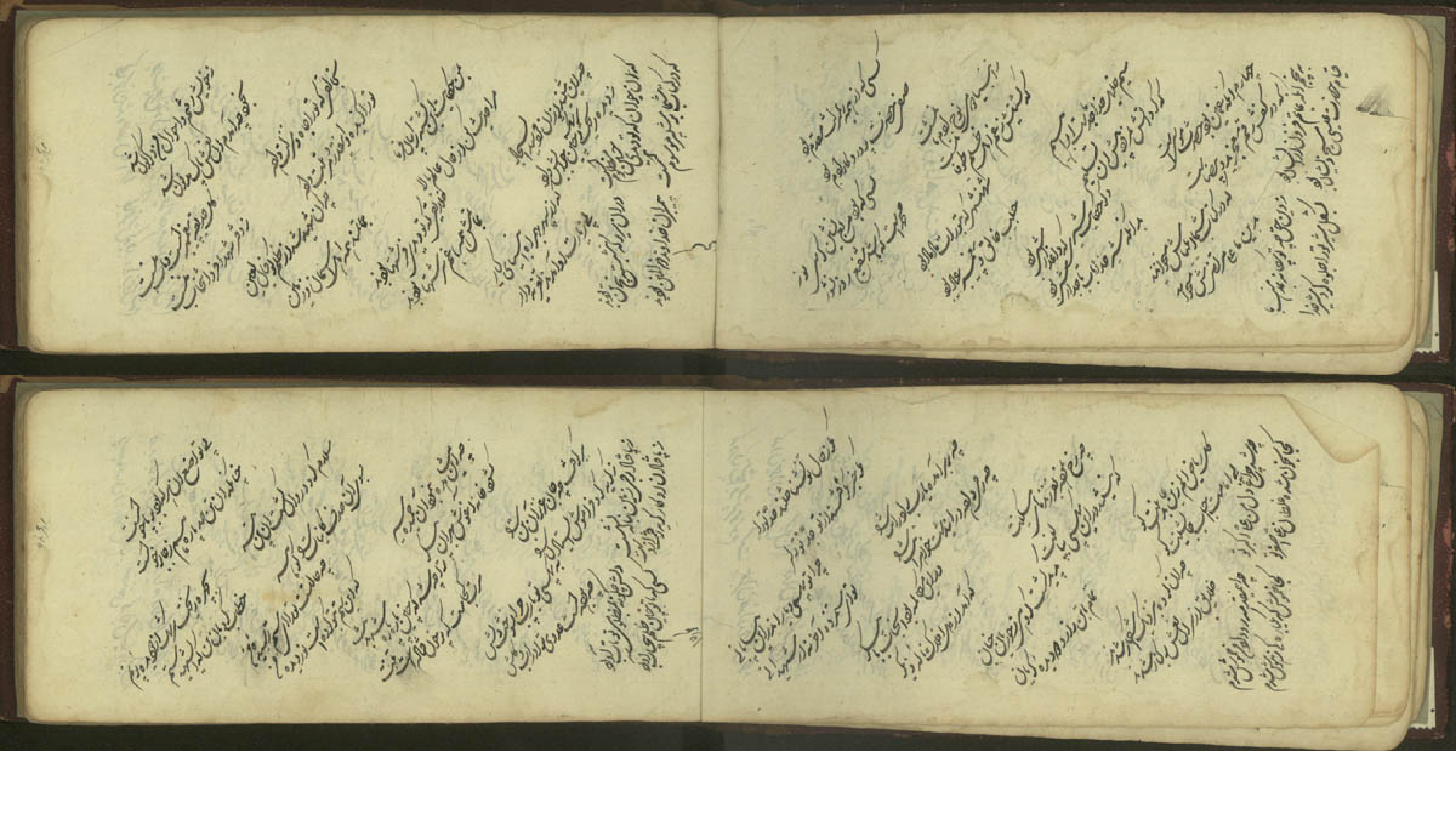


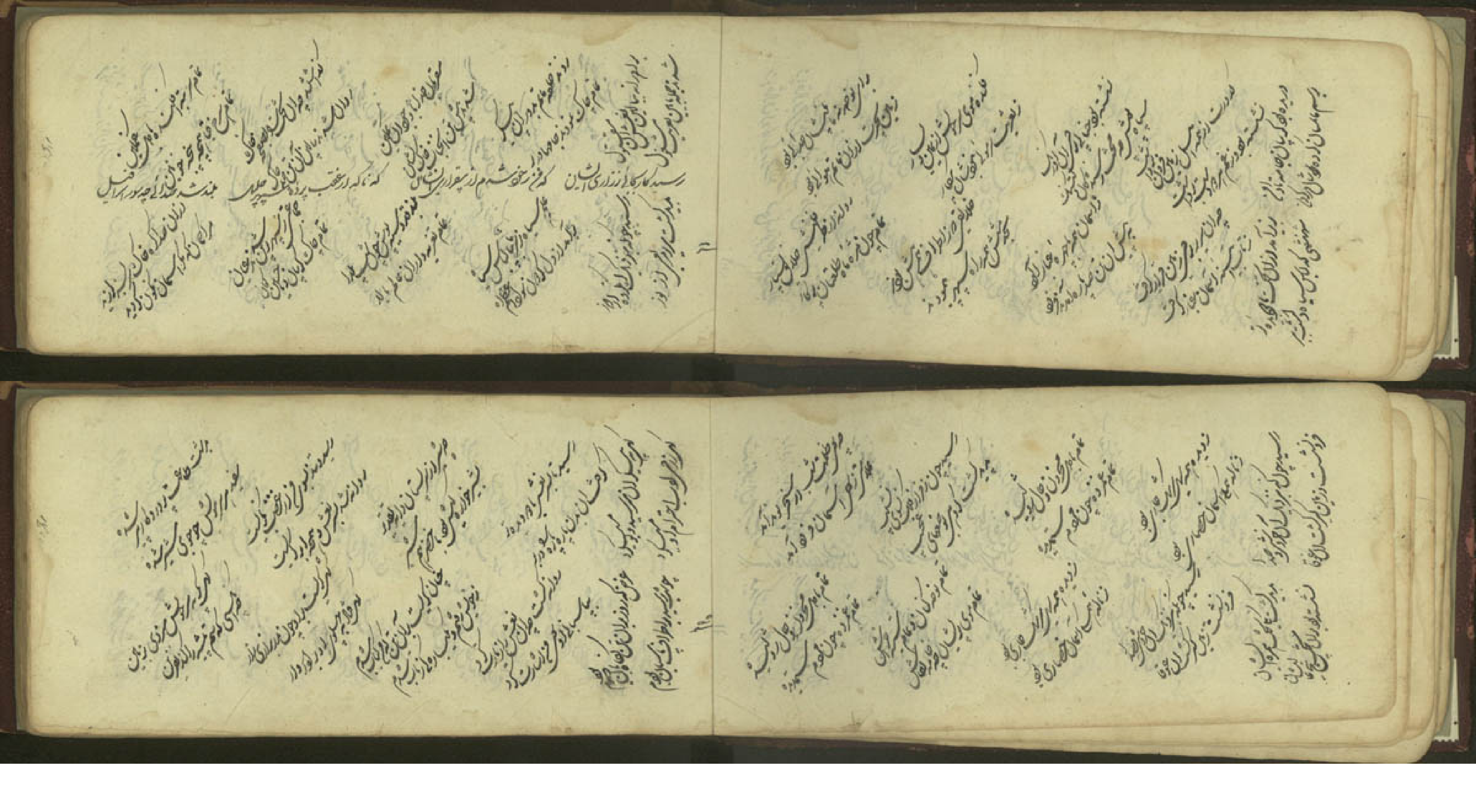


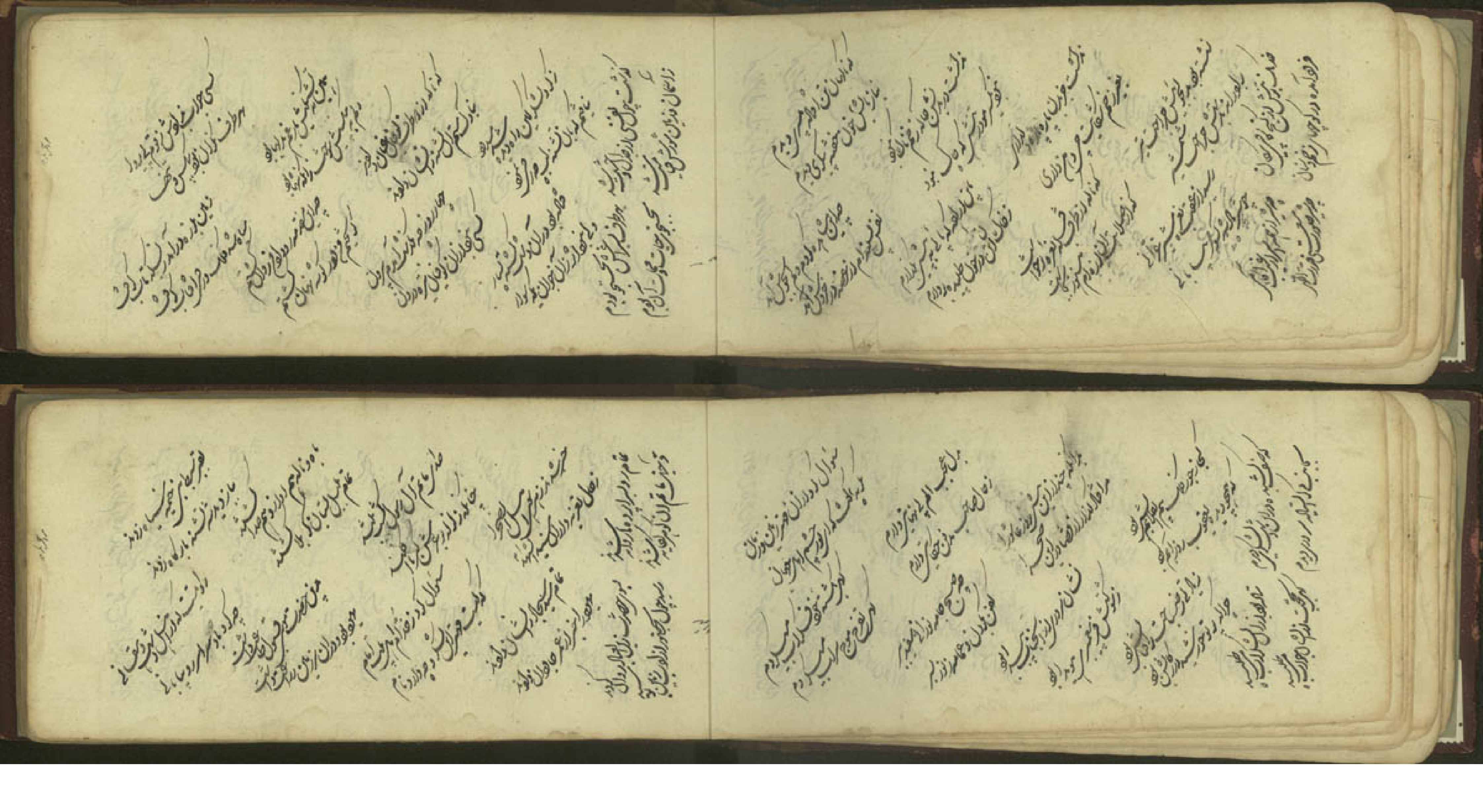


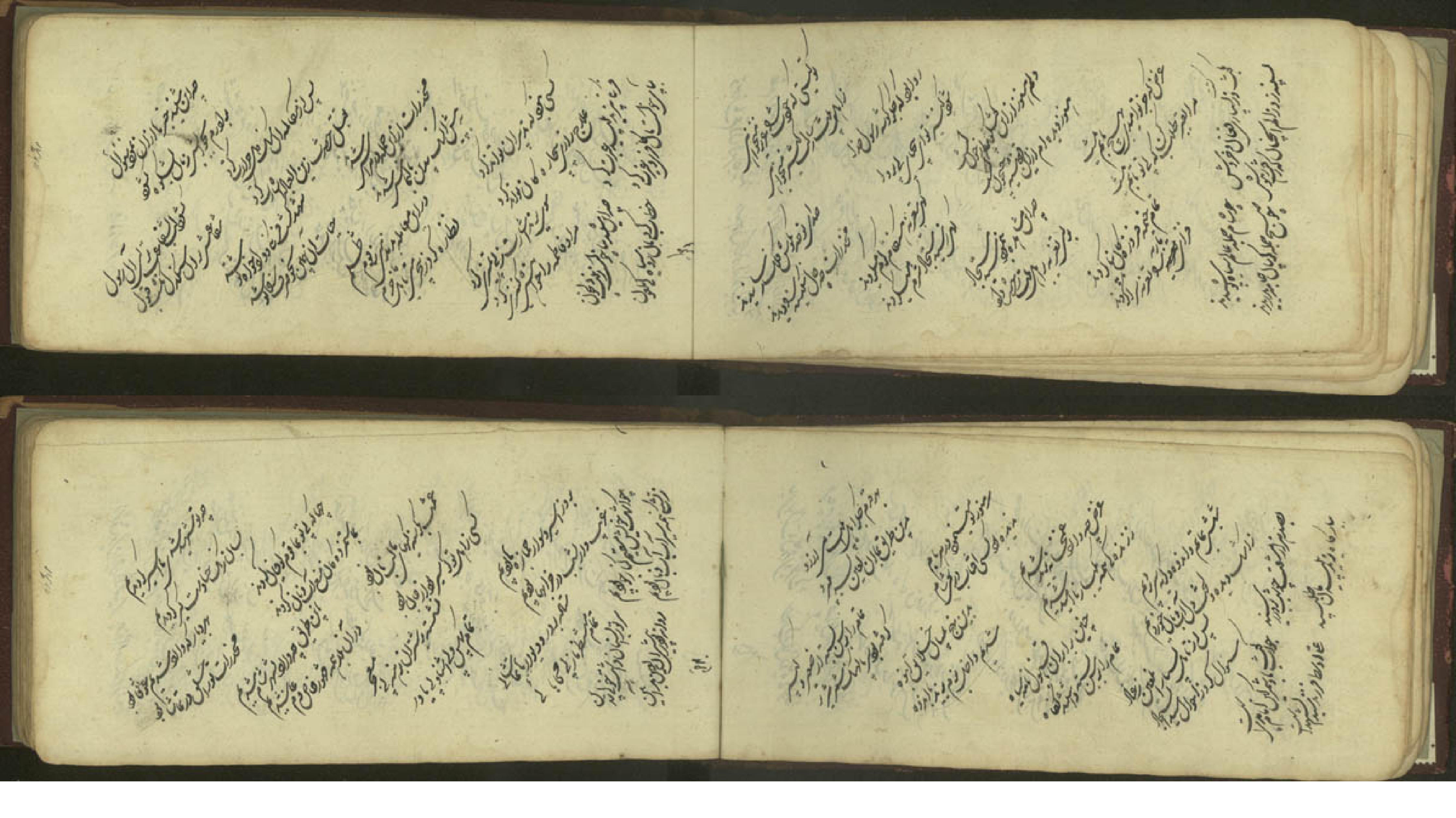


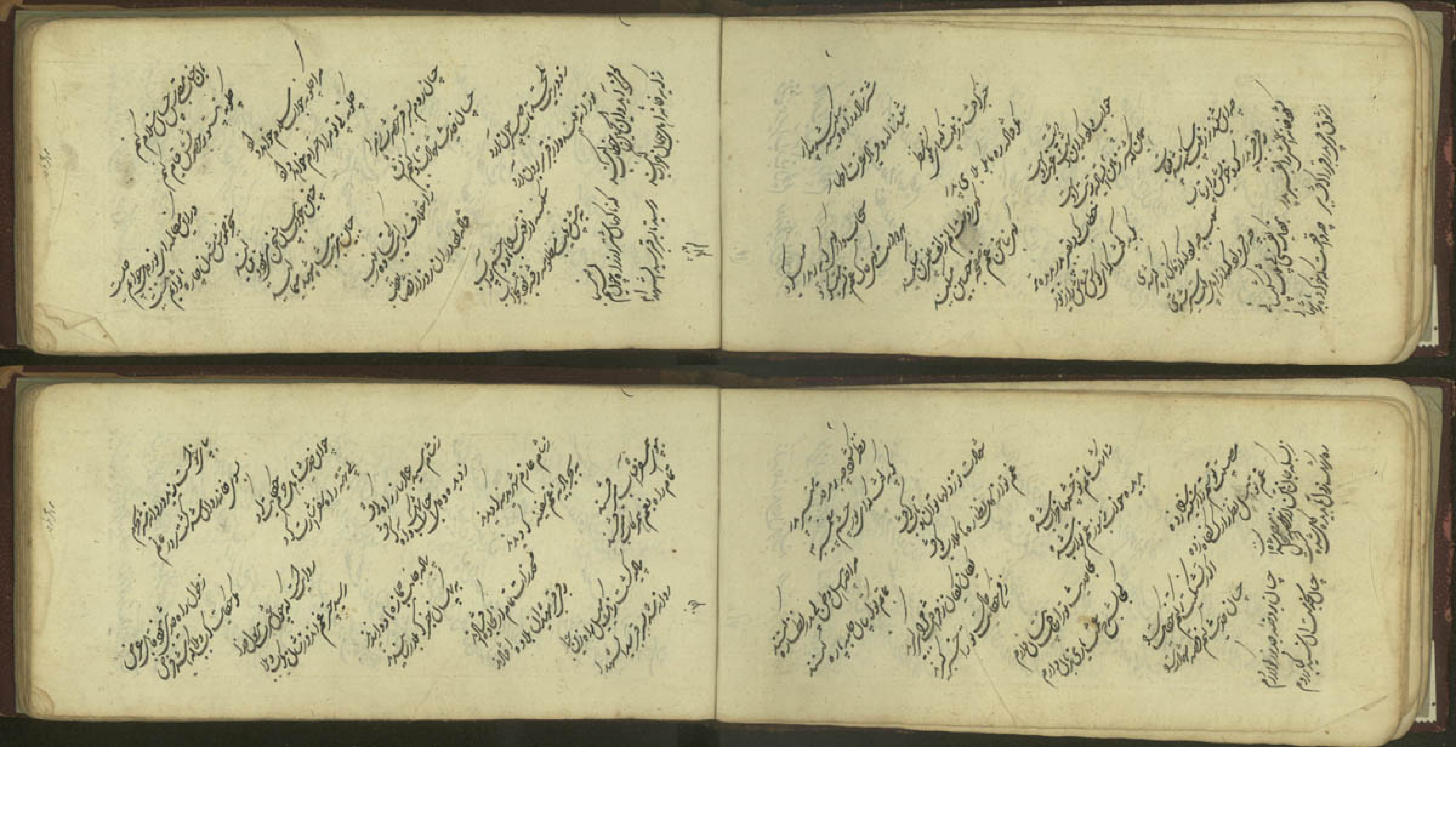


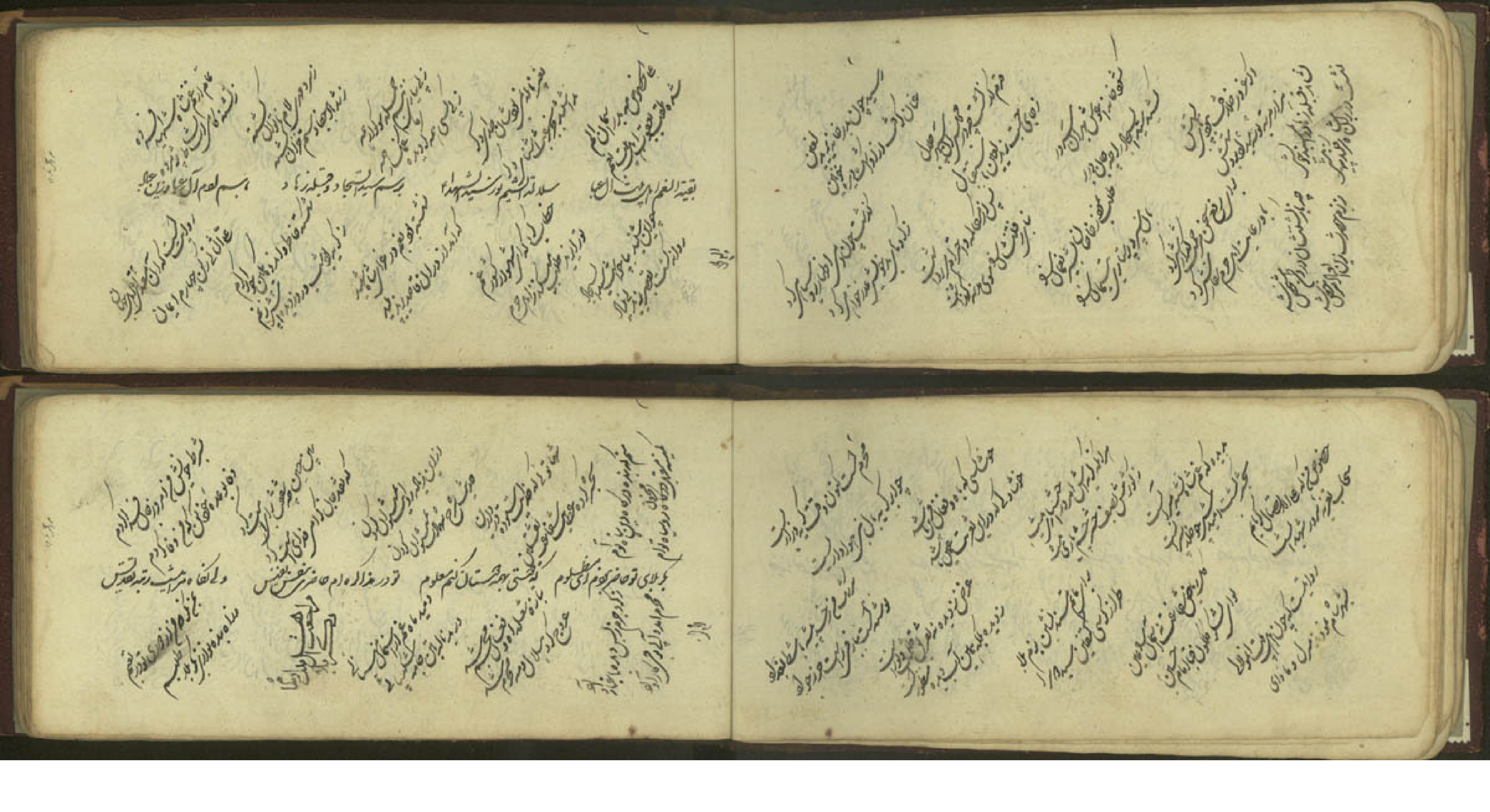


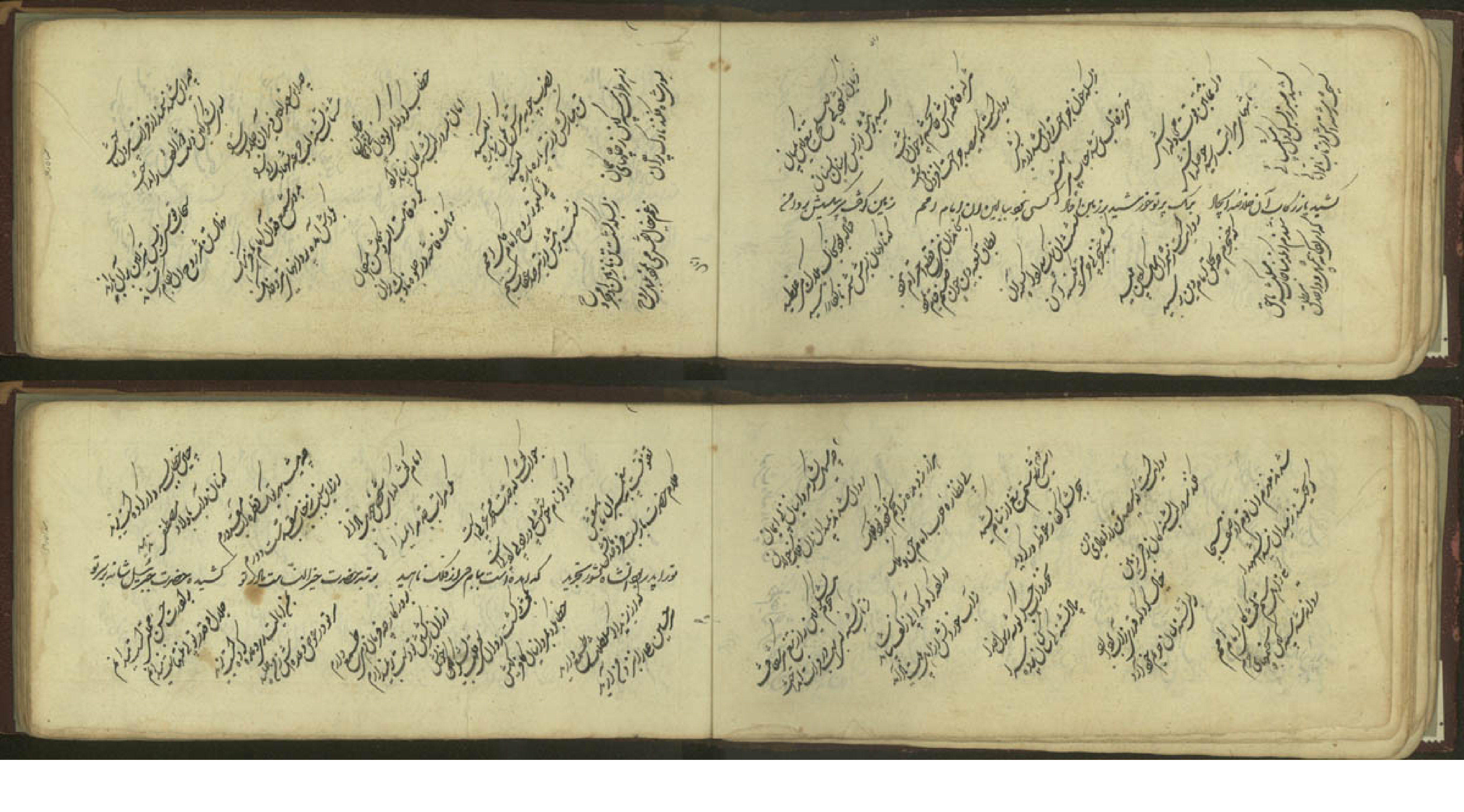


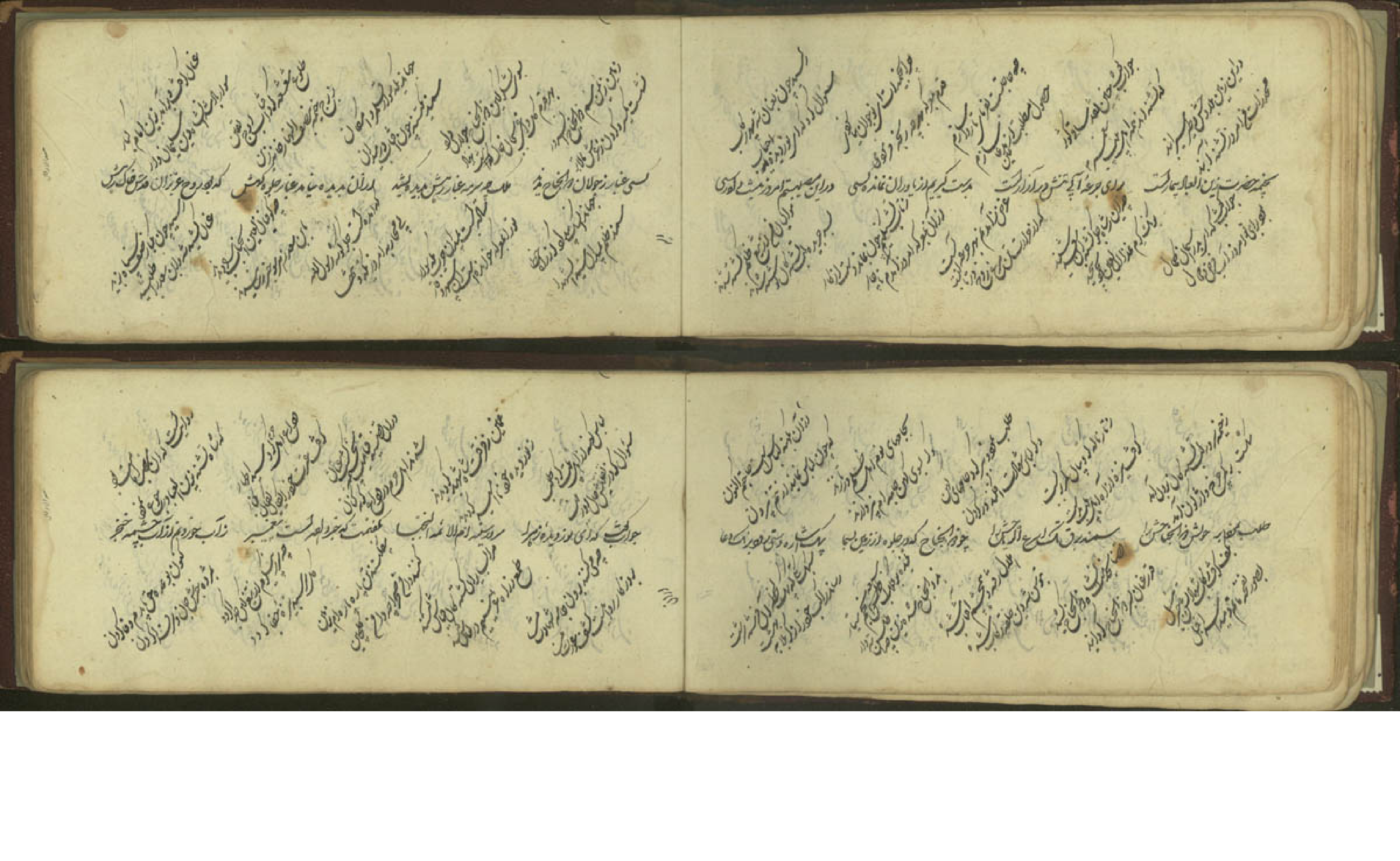


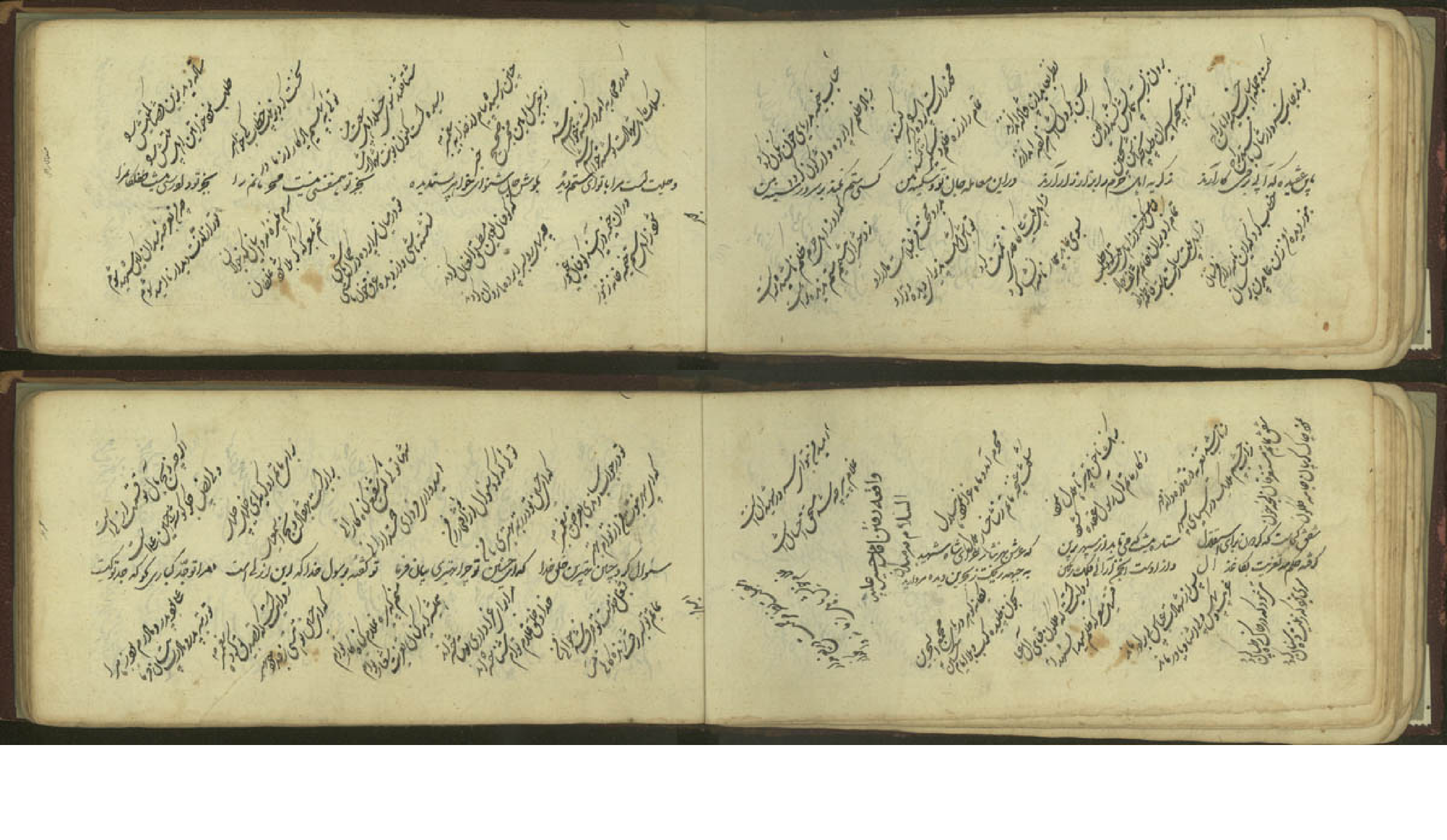


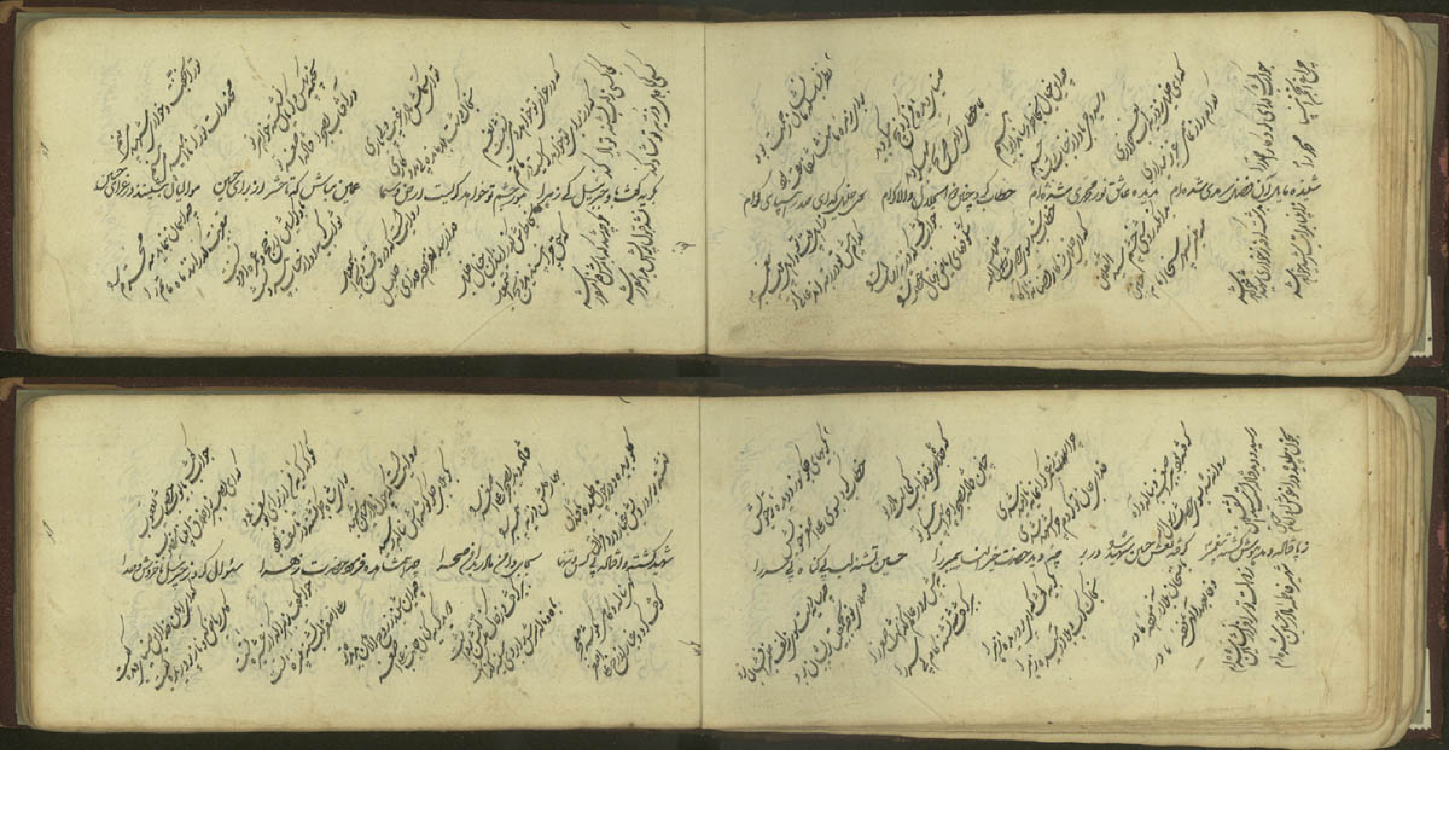


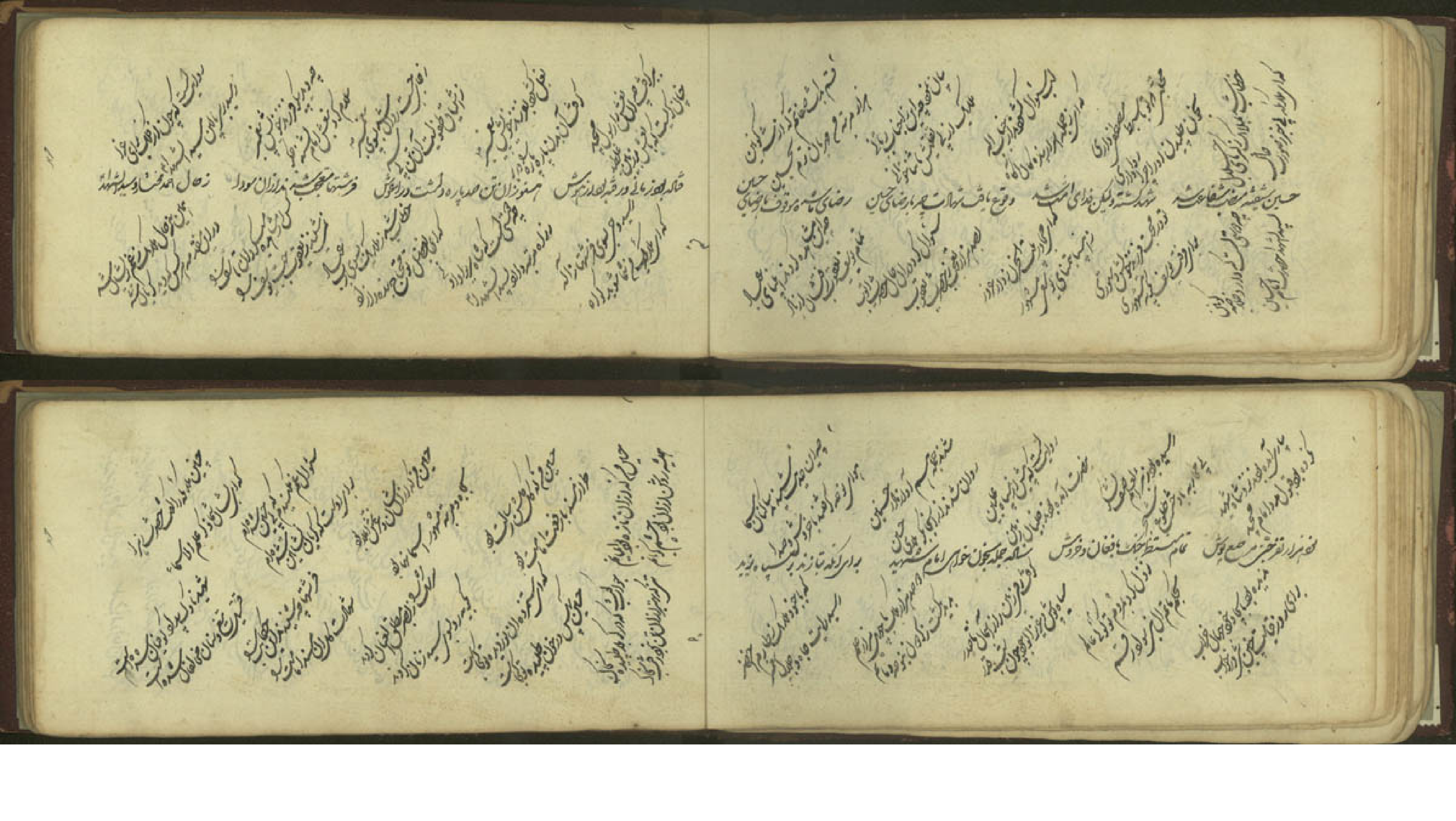








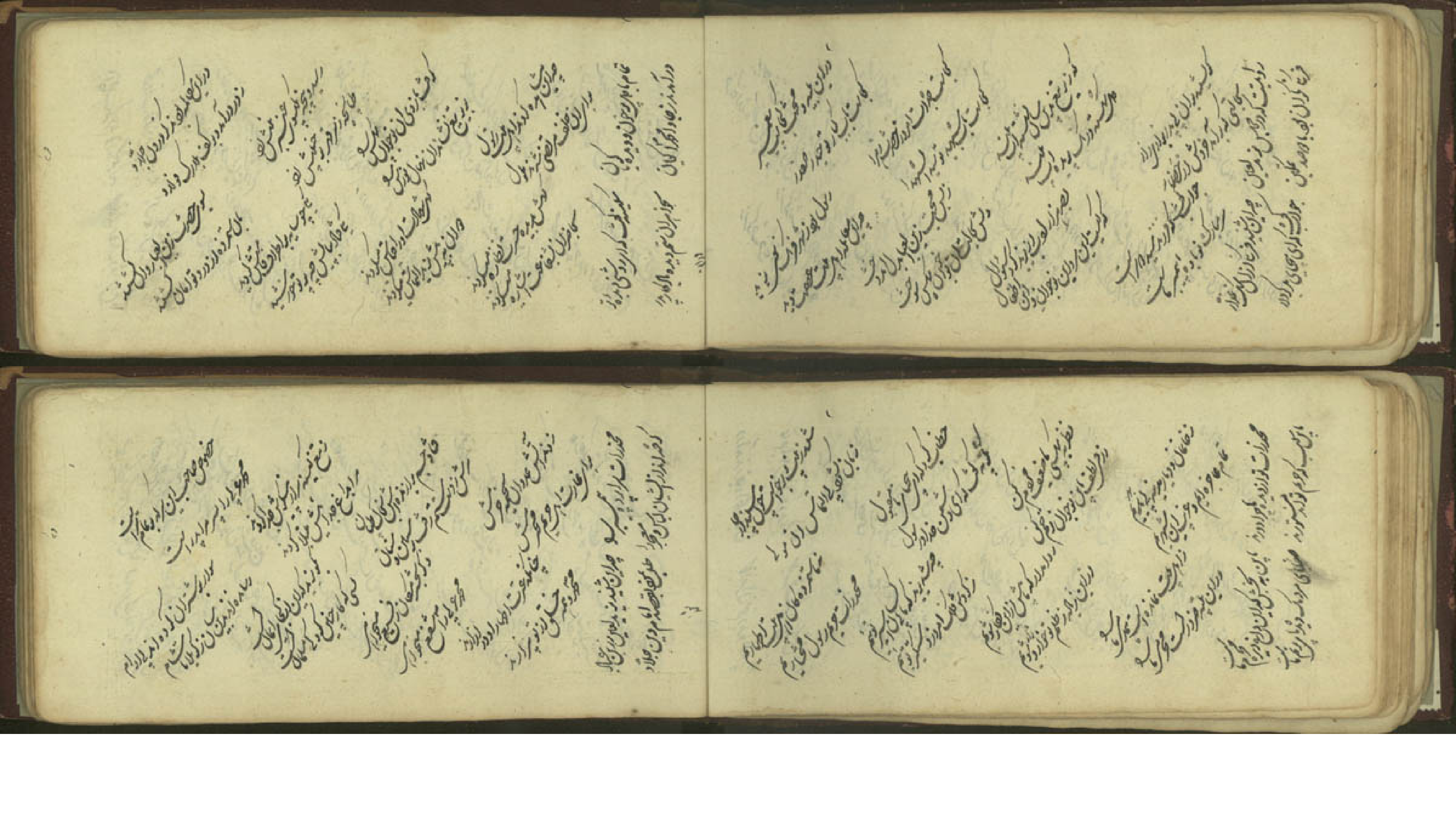


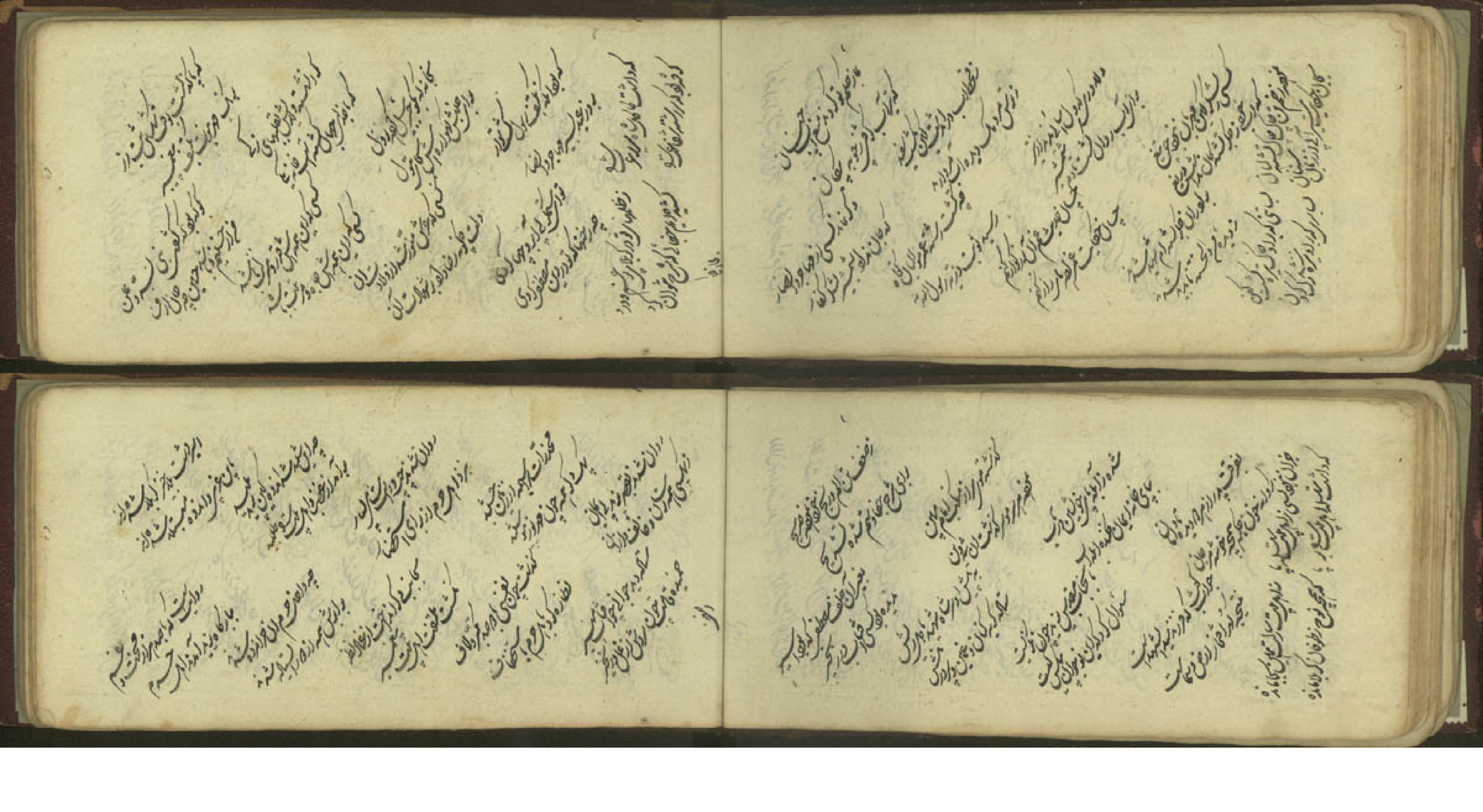


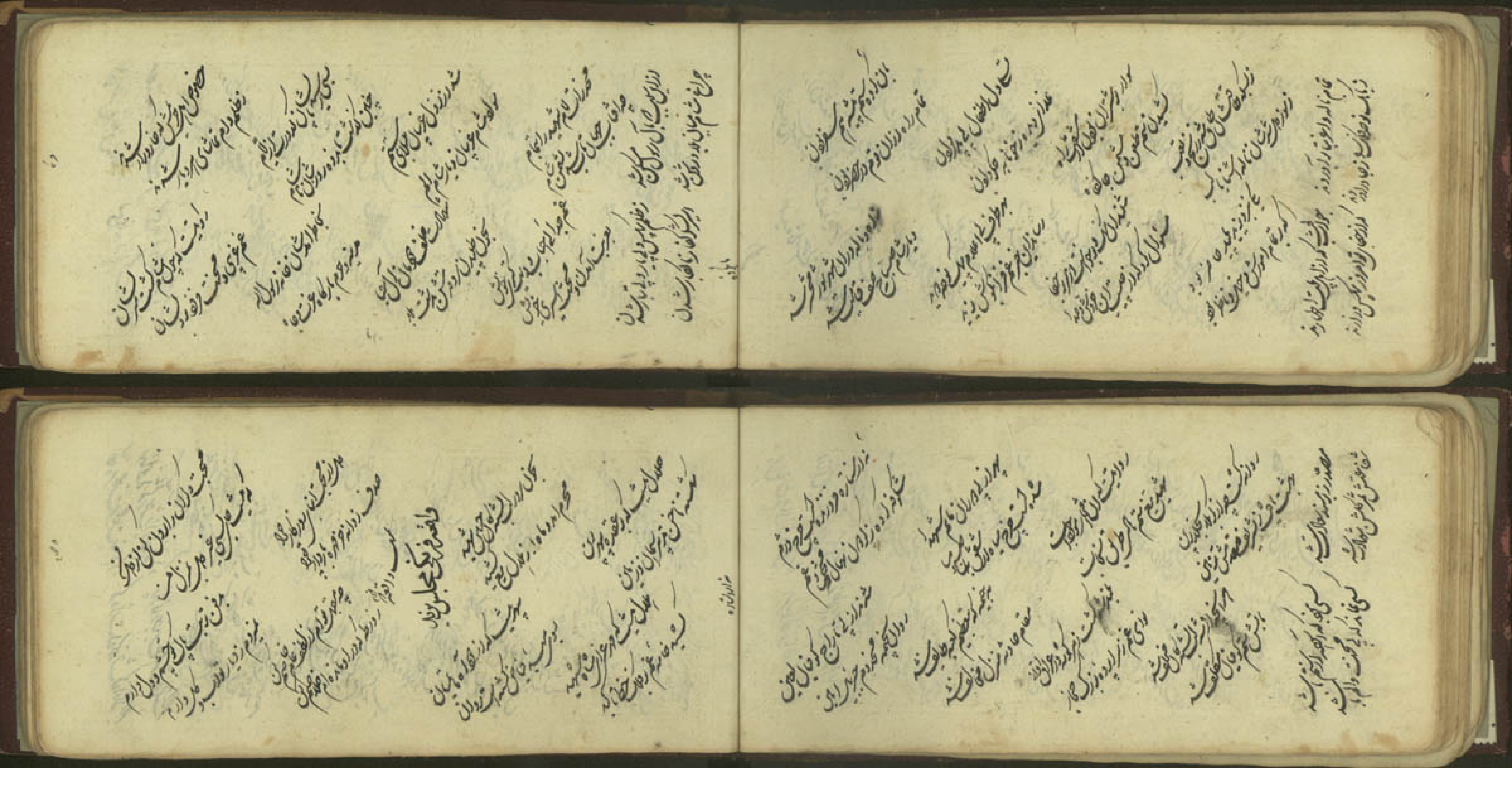


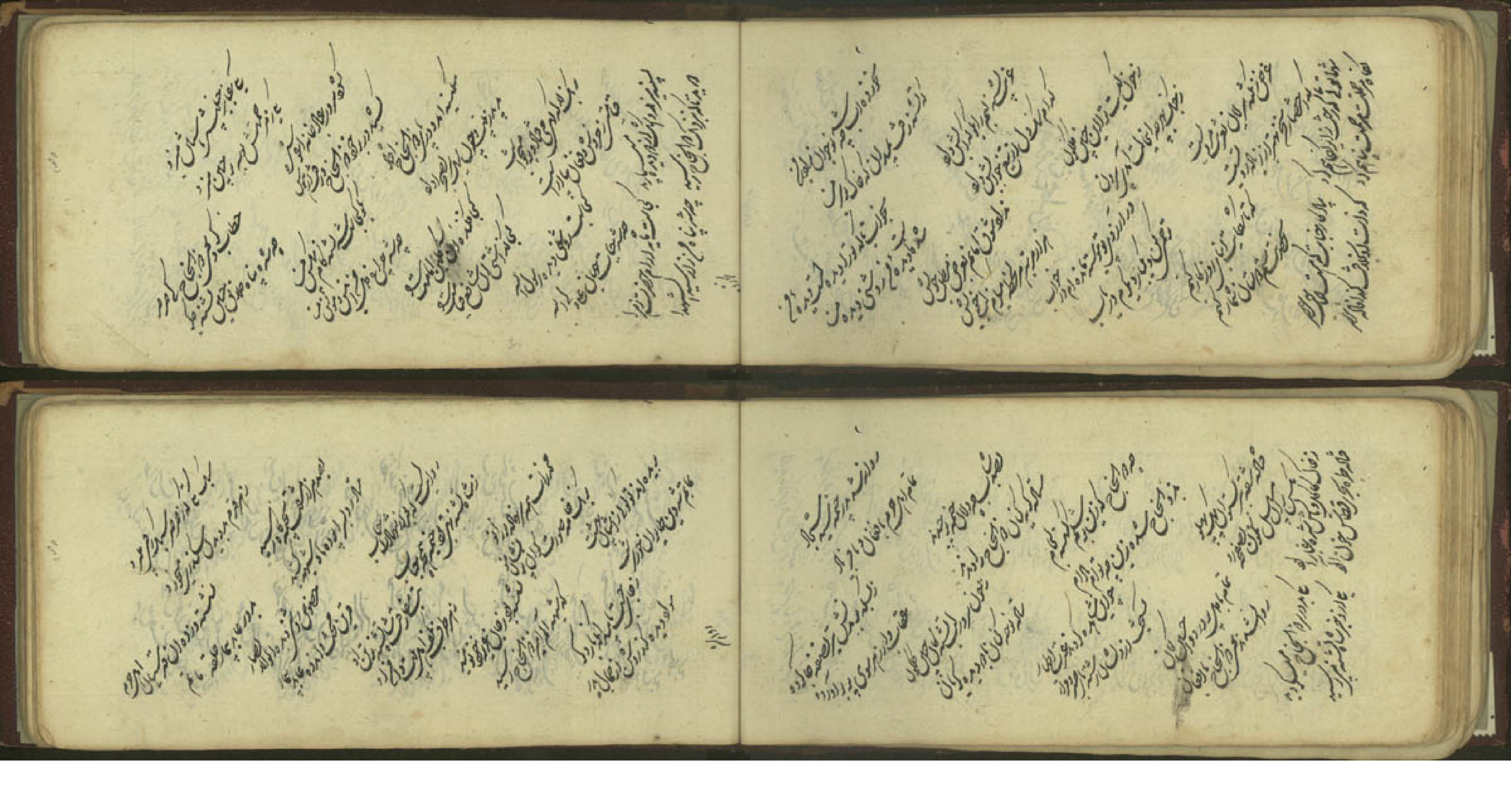


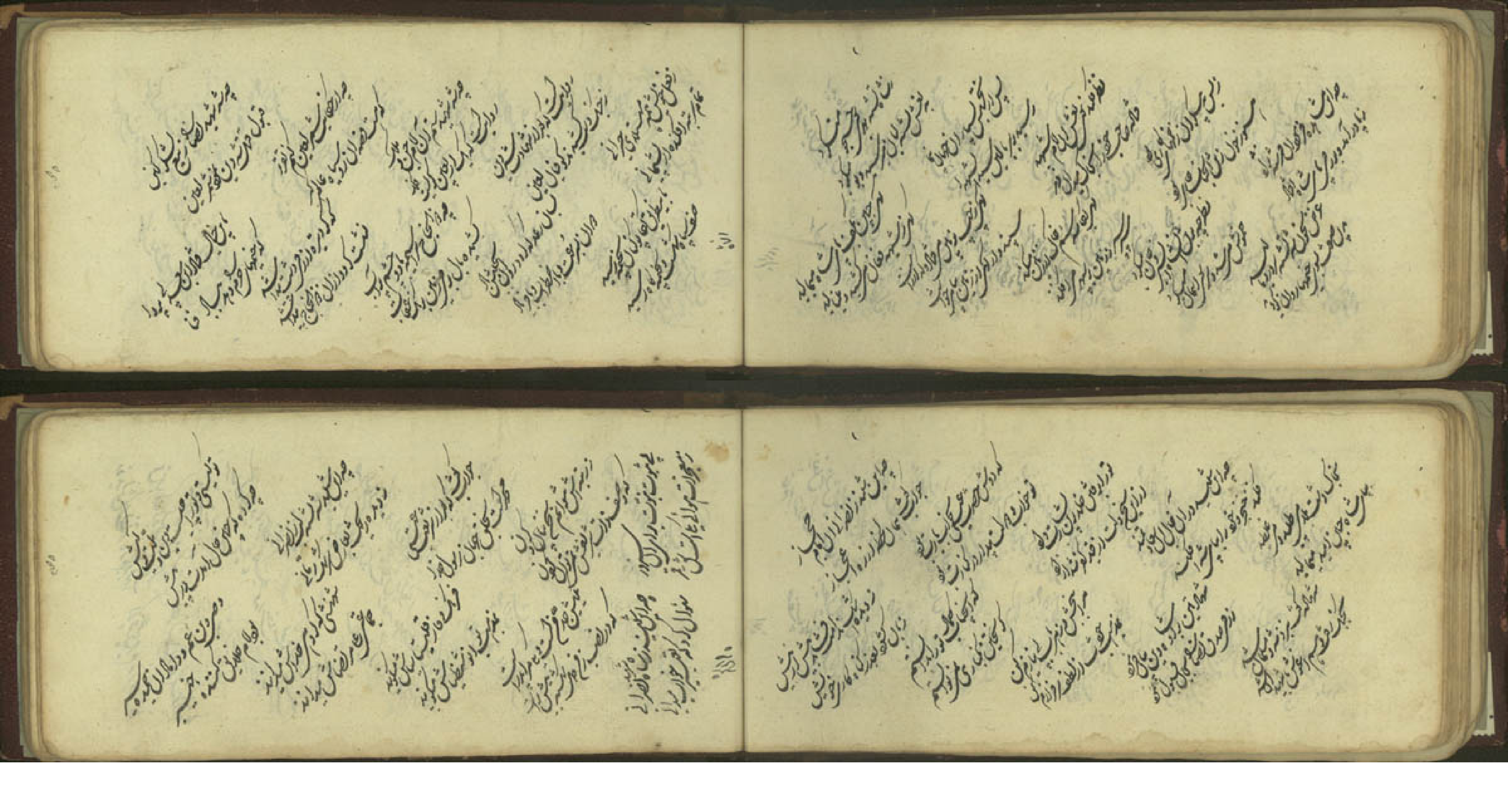




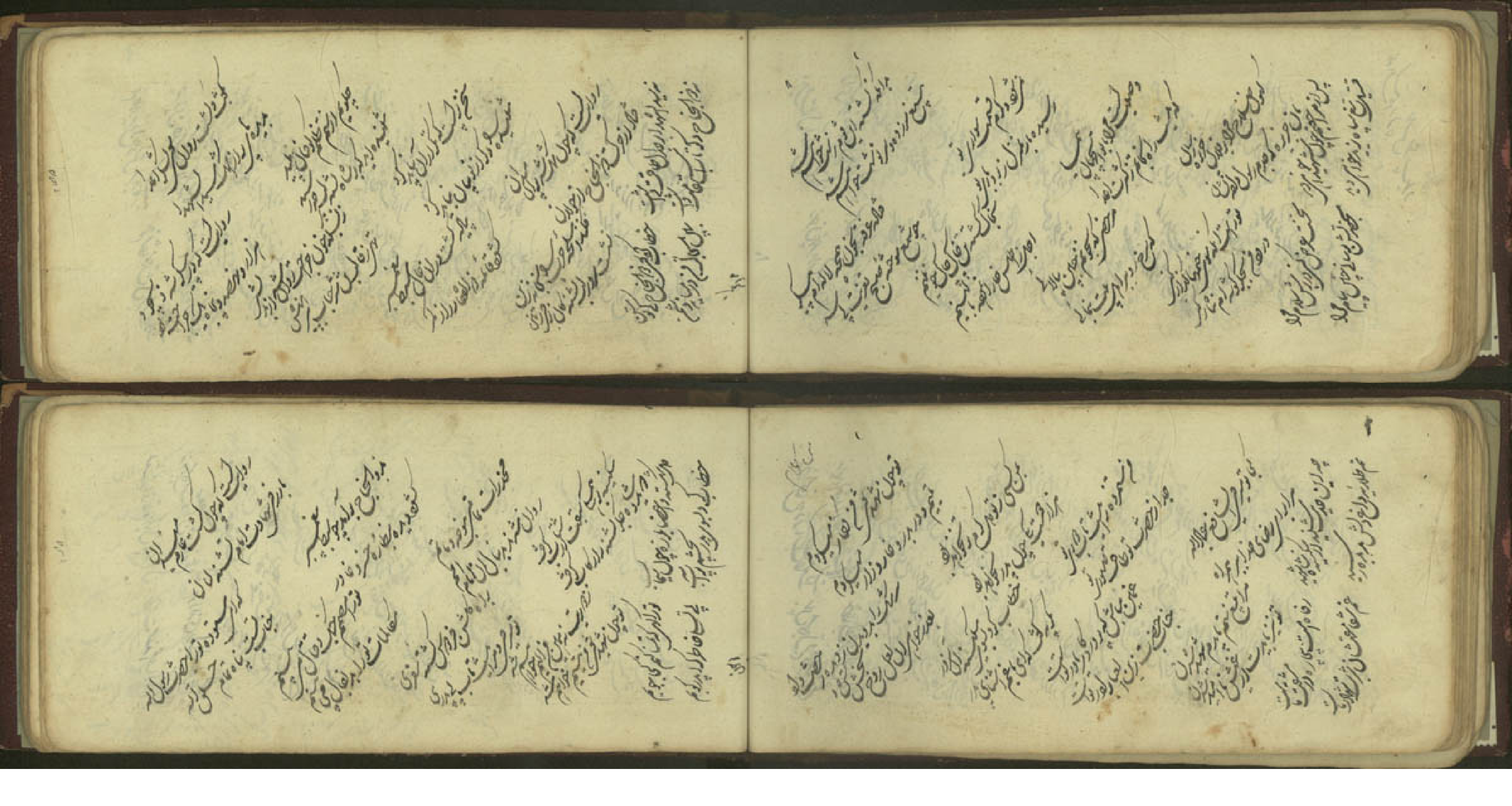


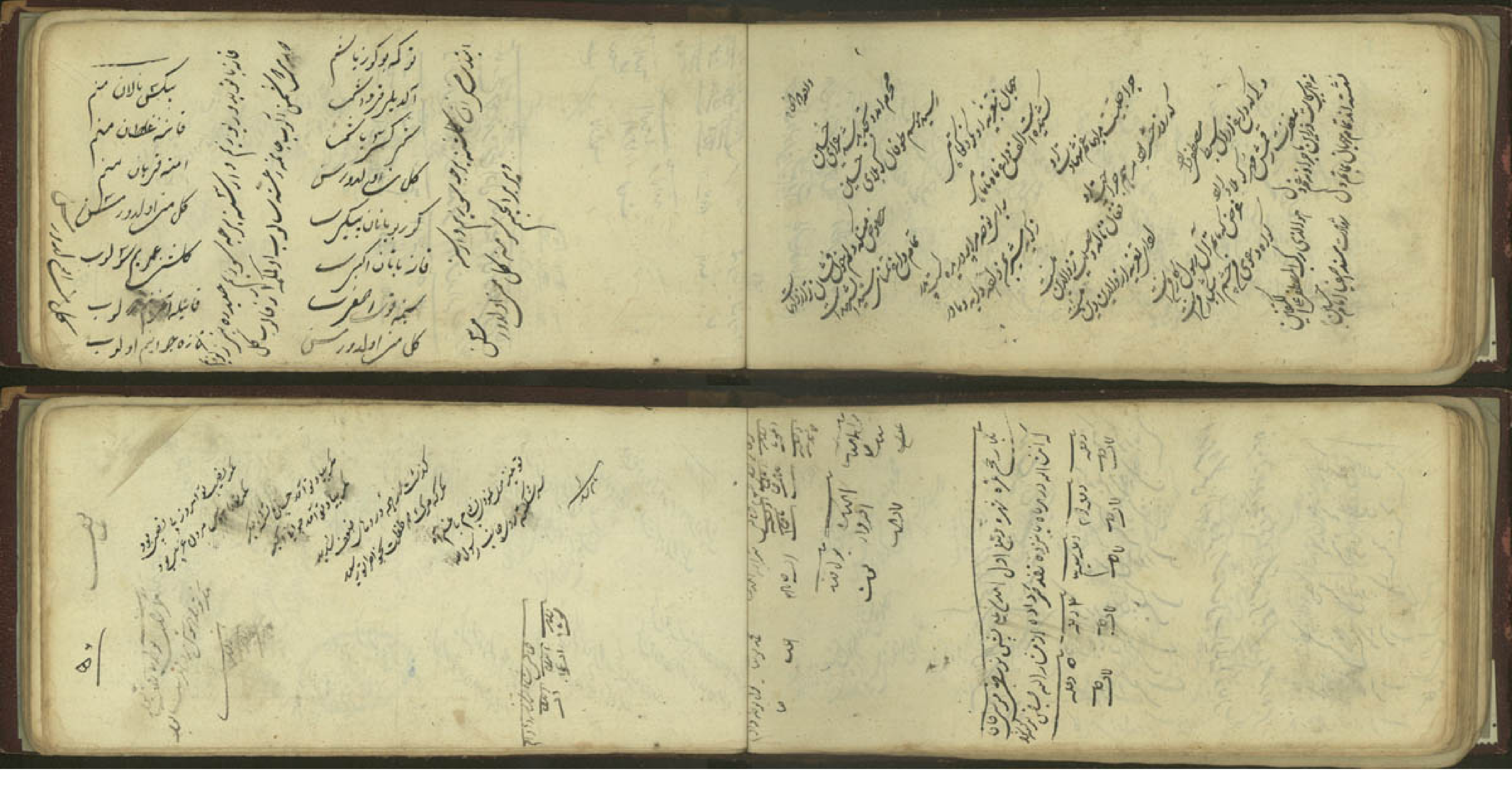


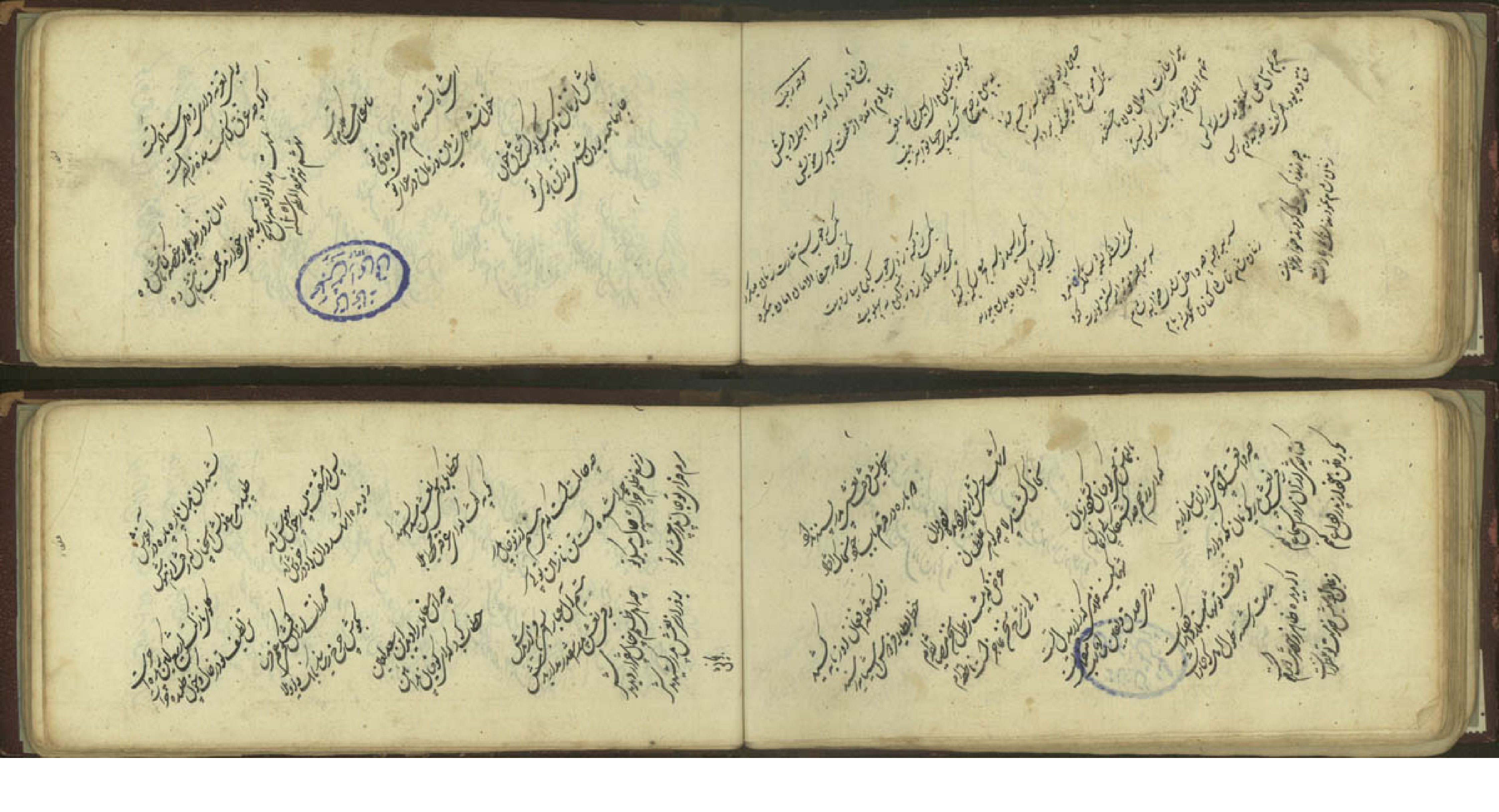


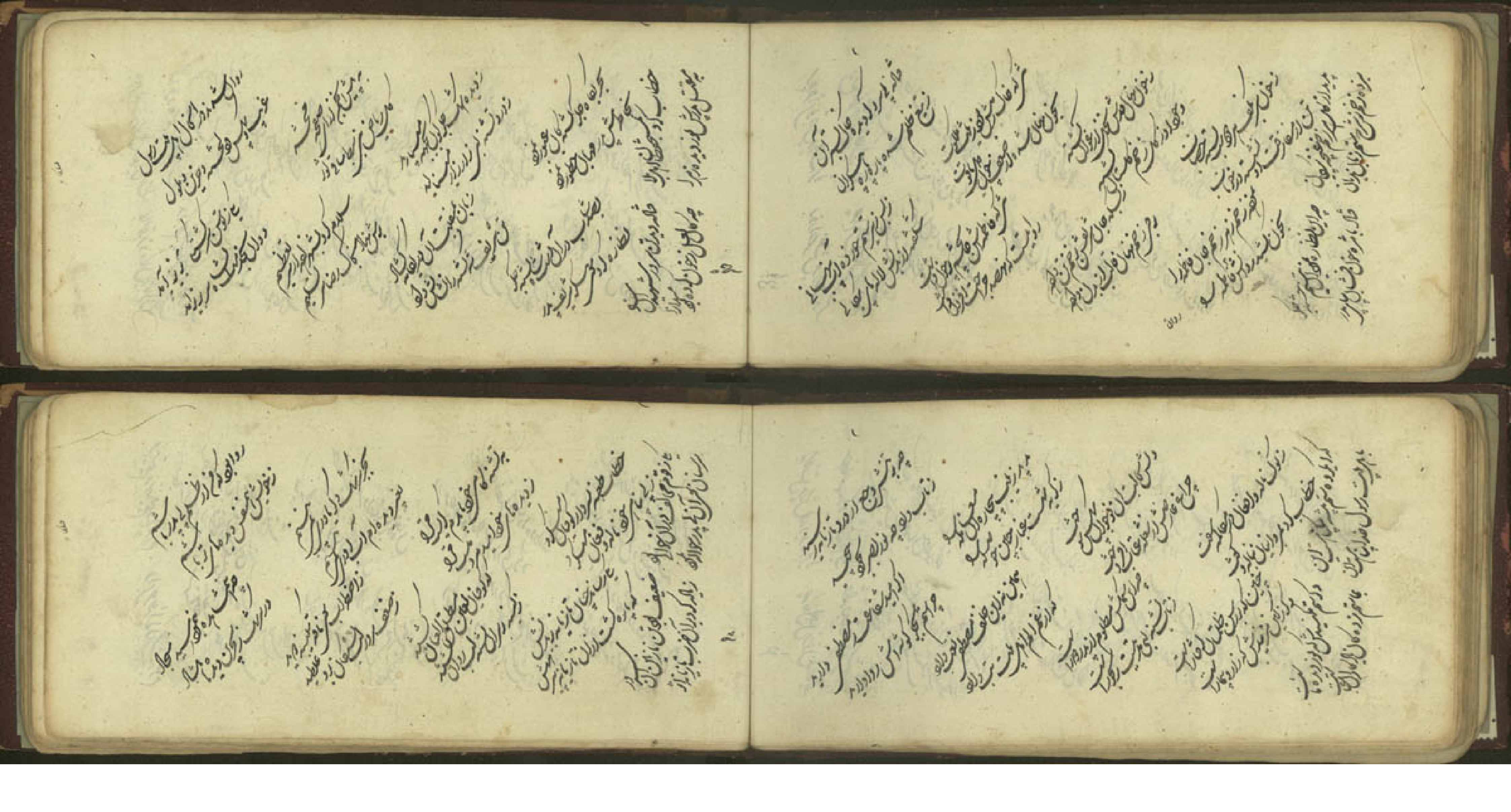


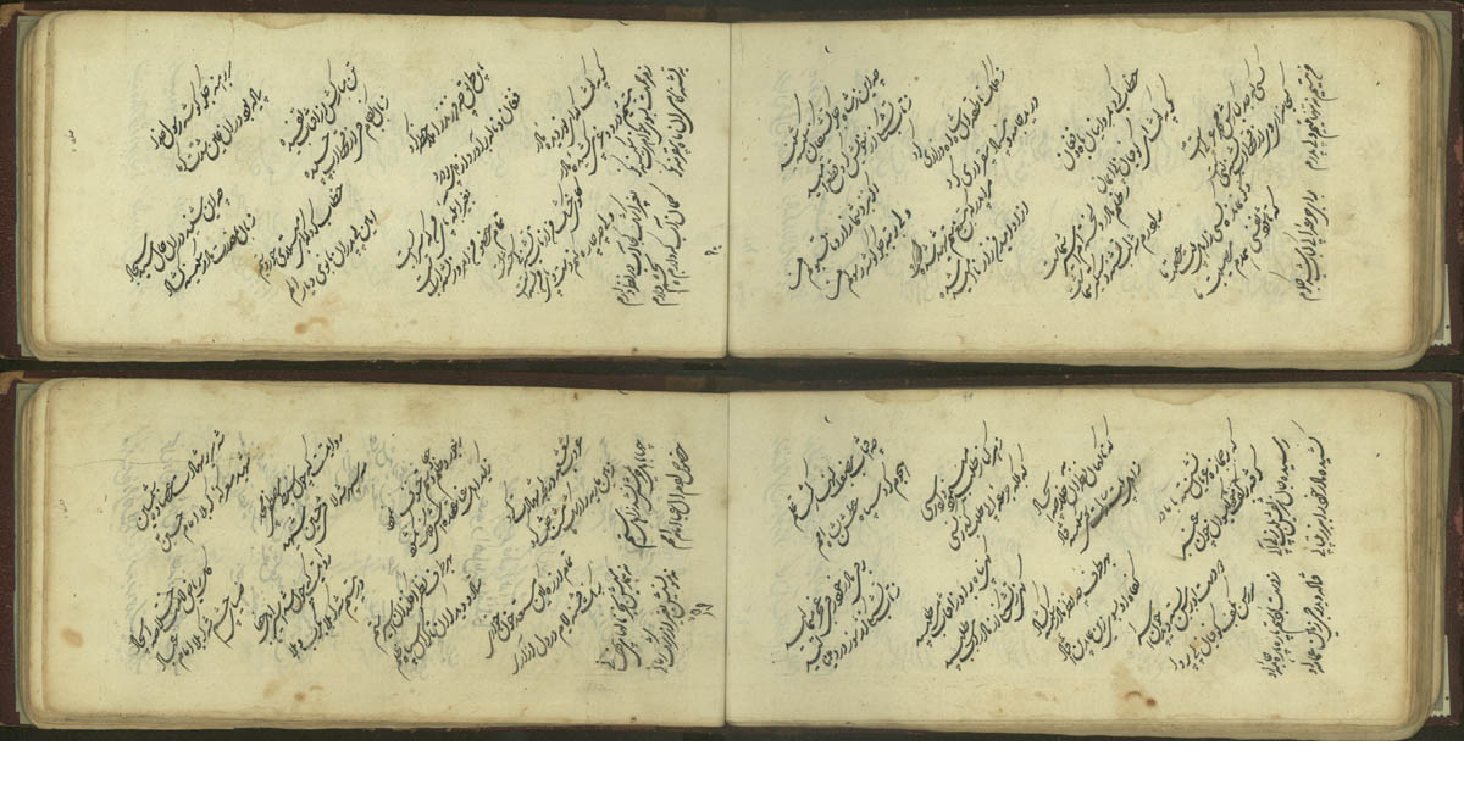


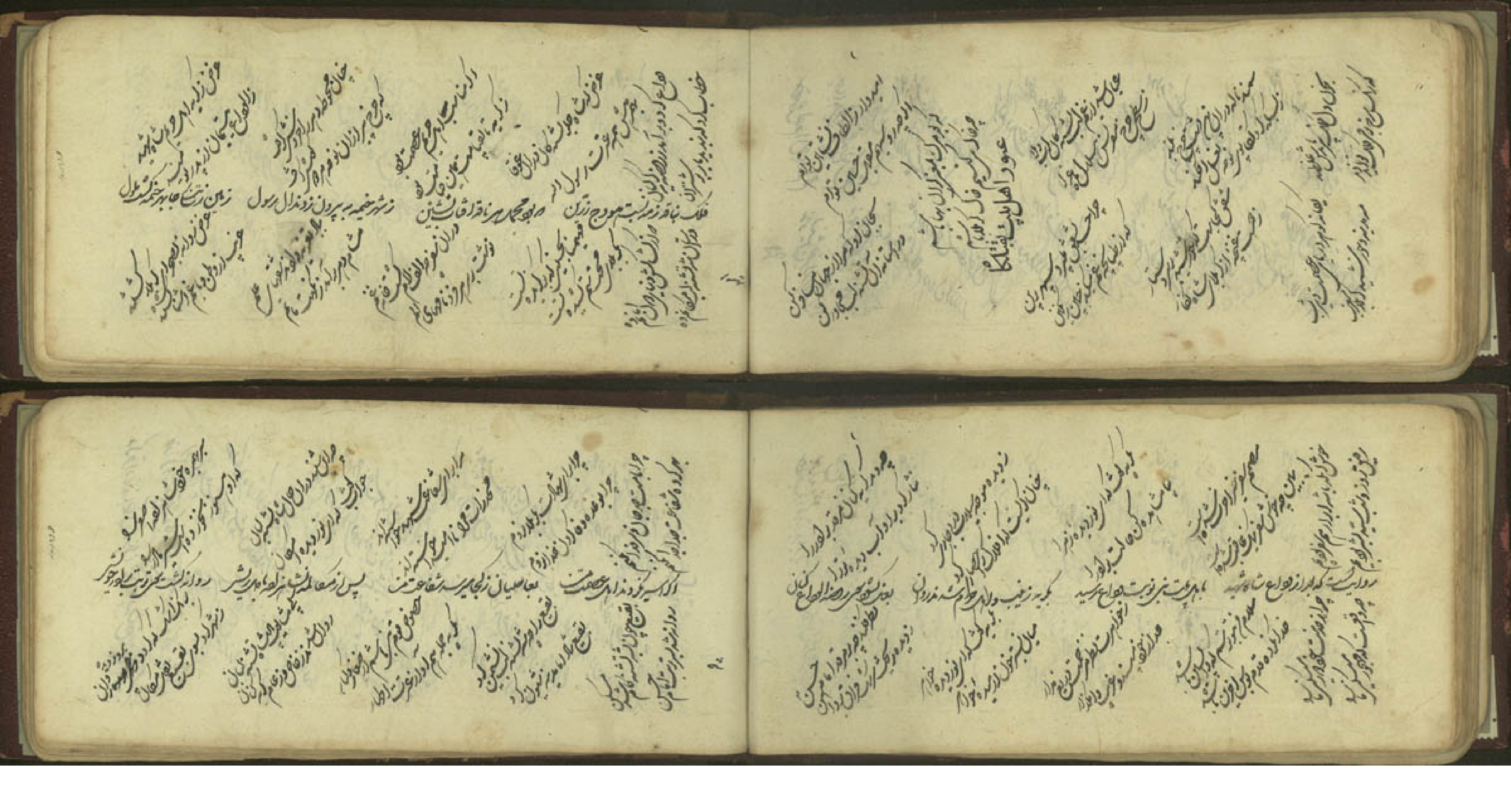


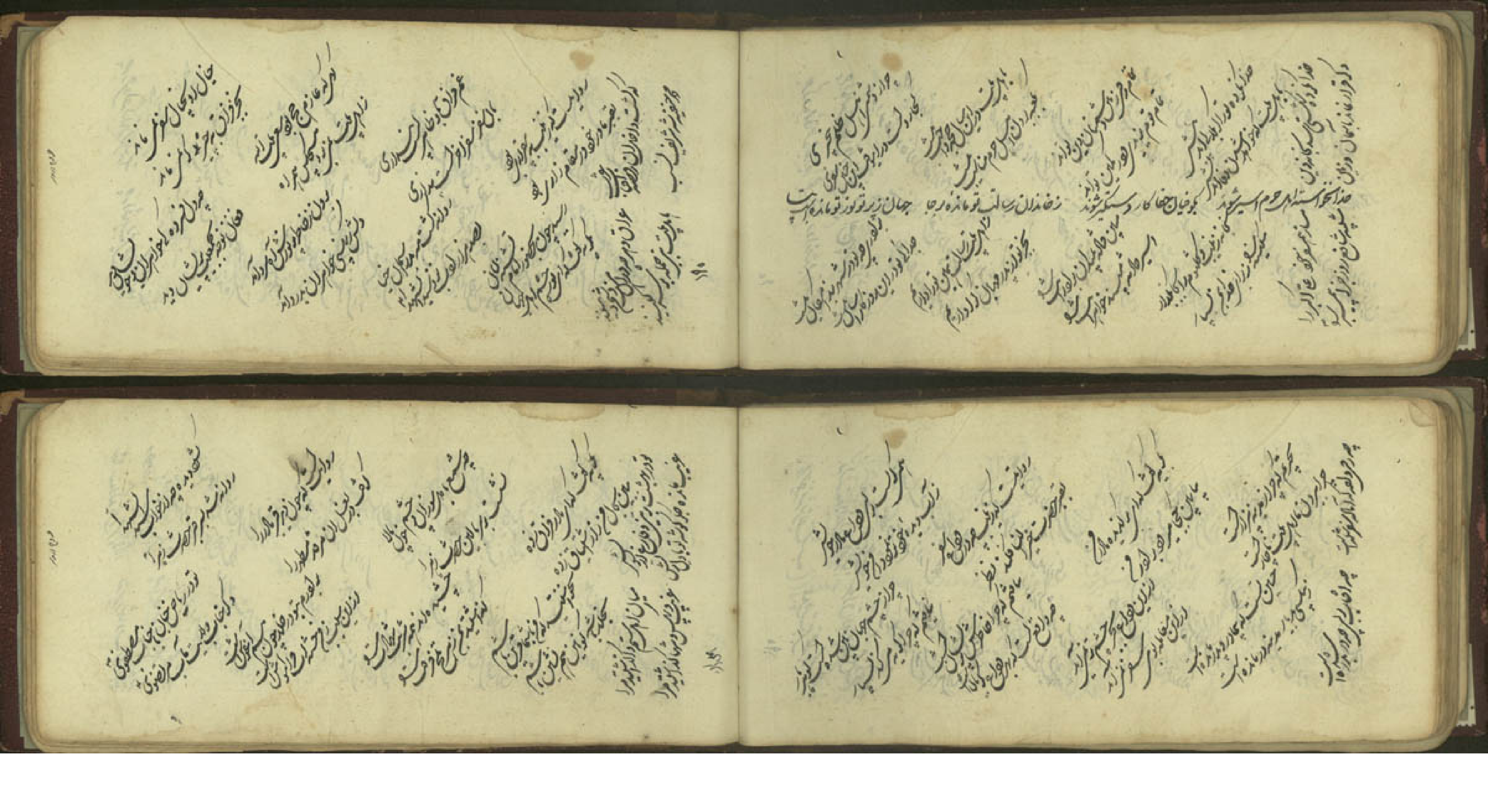


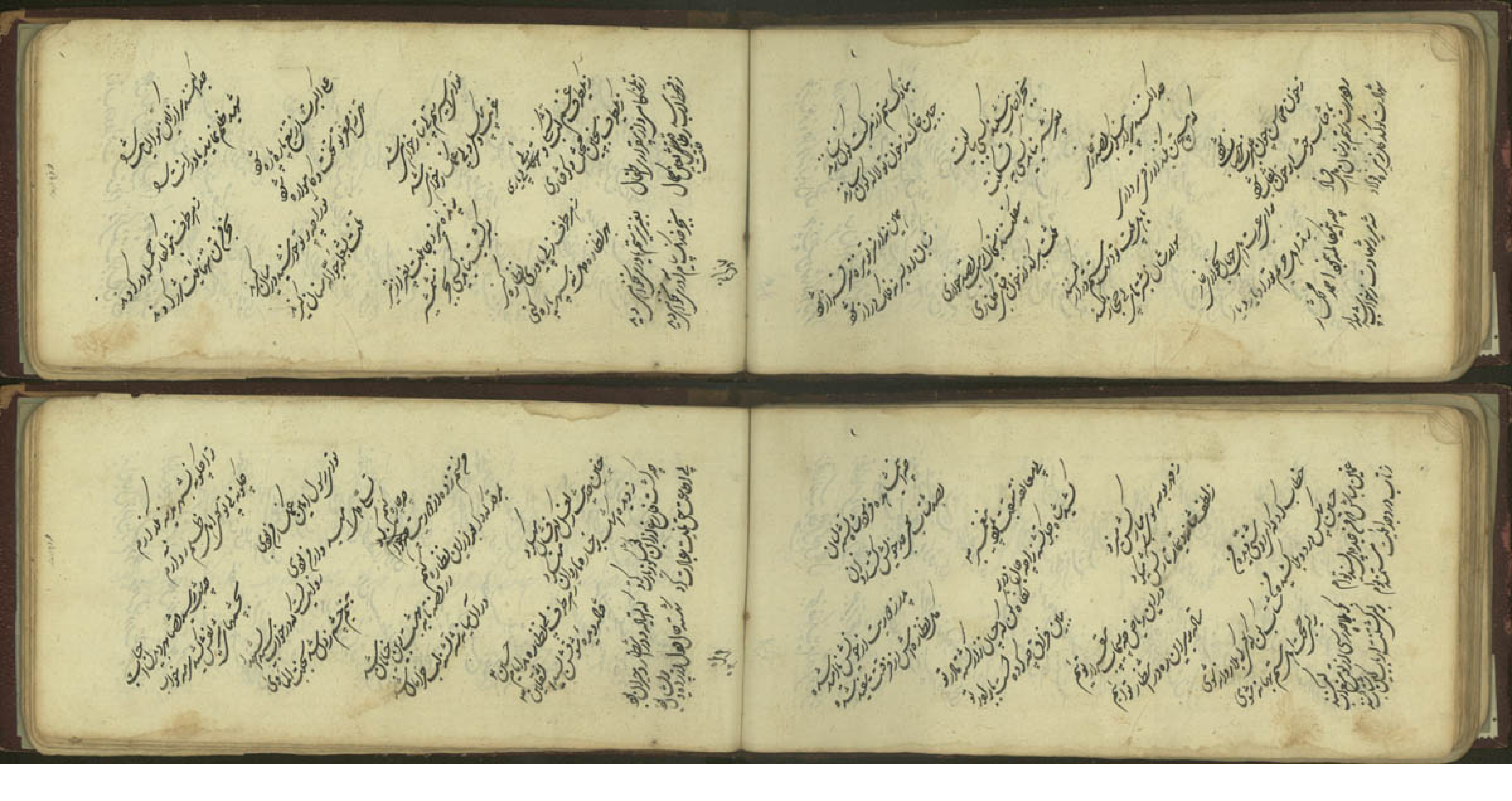


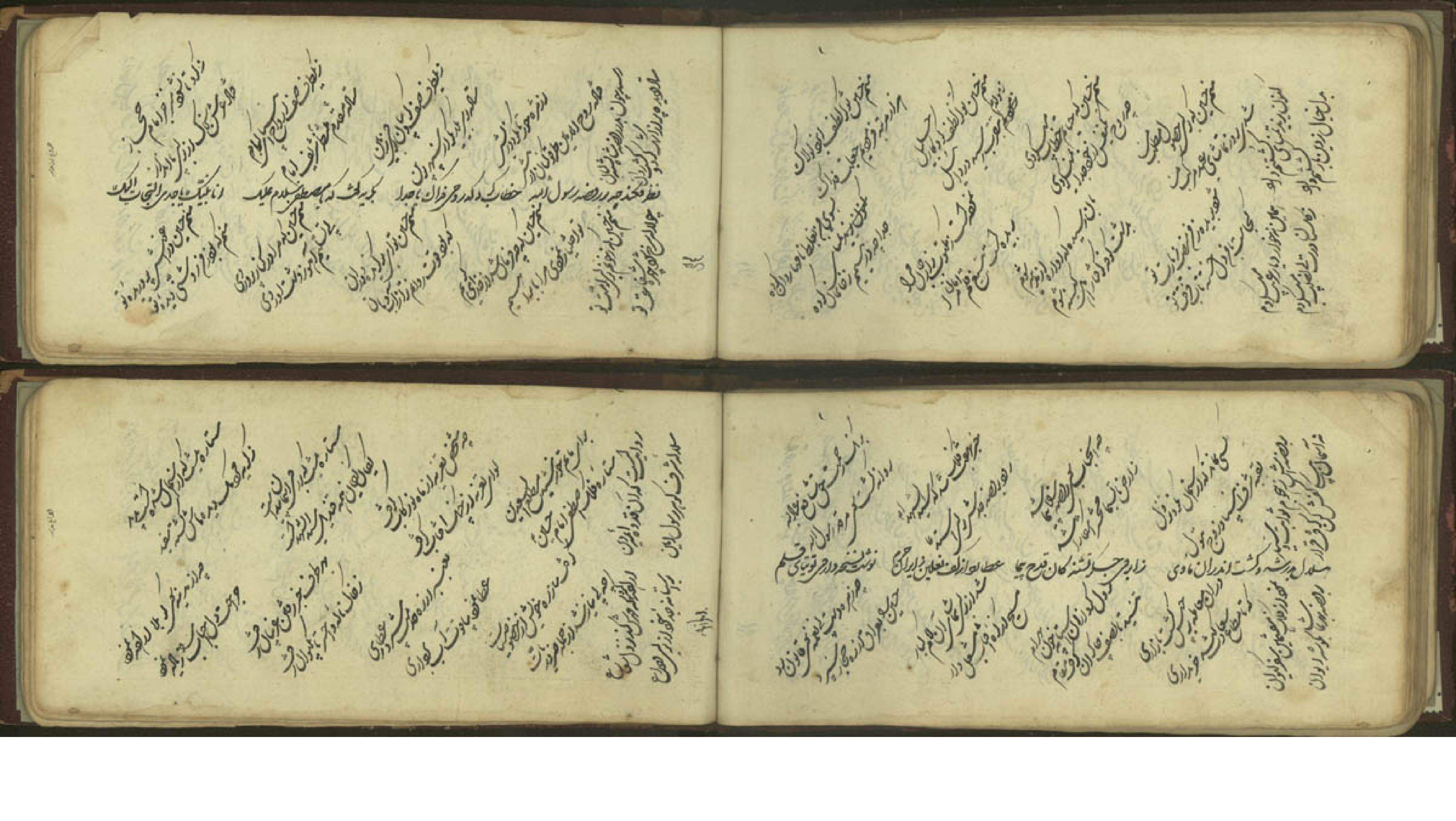


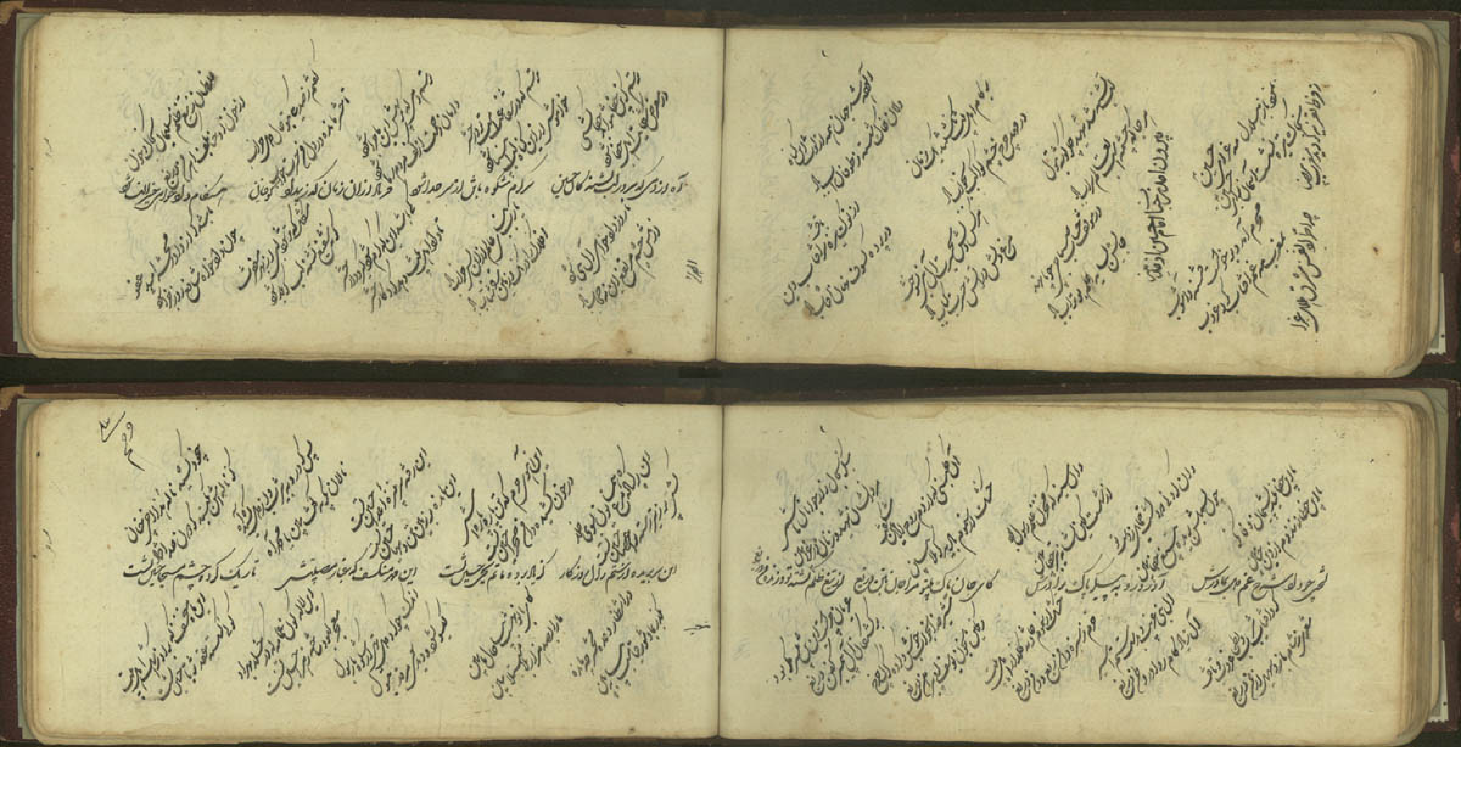


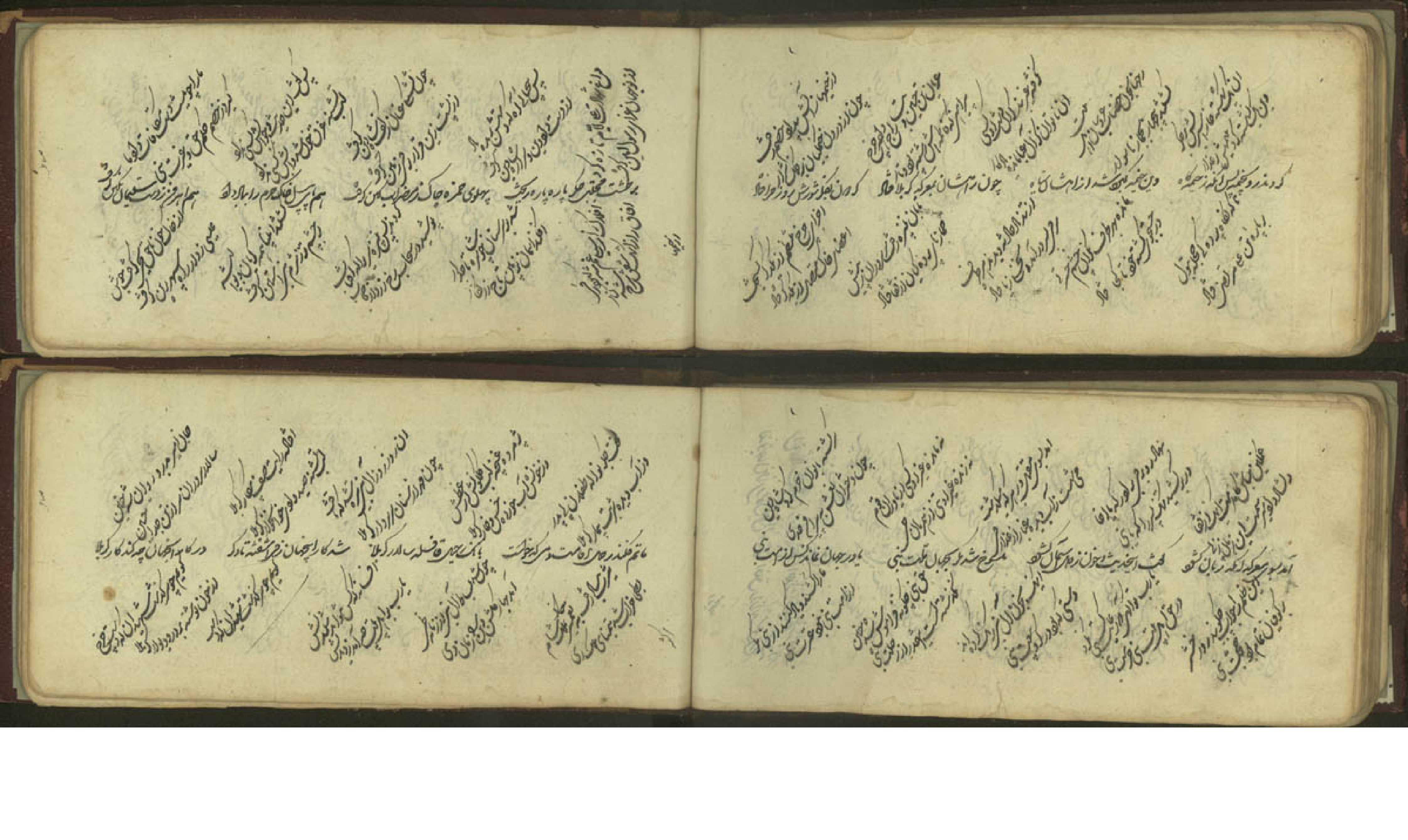


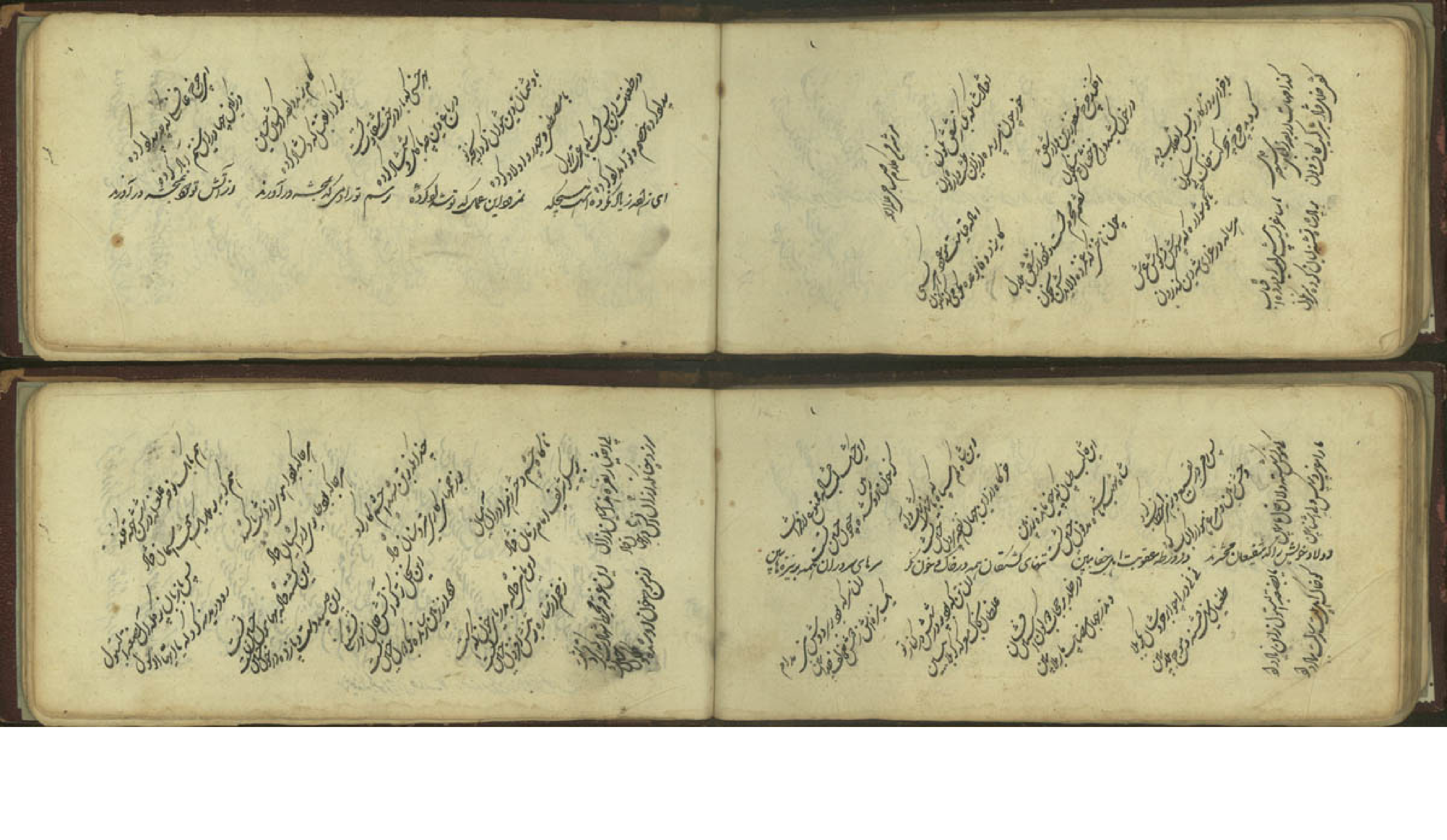


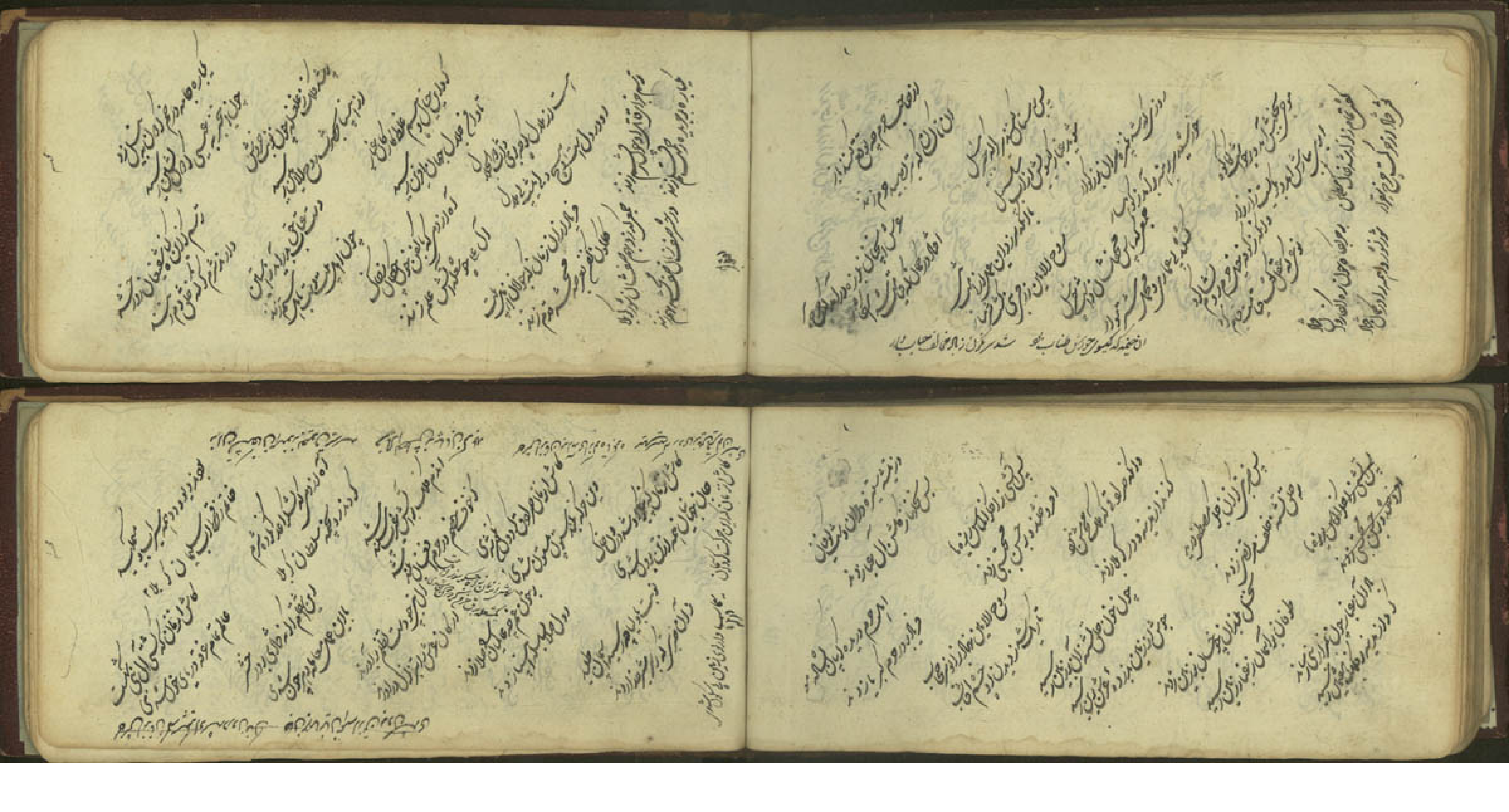












صورت ... آنحضرت دید که دندانهای آن ملعون مانند خوک
از دهان نجسش بیرون آمده حضرت فرمود سینه خود را باز کن آن
مرد ملعون سینه خود را گشود حضرت دید که داغ
برص دارد فرمود صدق رسول الله پس حضرت با خواهر خود فرمود
که ای شمر میدانی که در کجا نشسته گفت میدانم در جای نشسته‌ام
که بر پا حضرت ... داود ... سینه آنحضرت فرمود چون
میدانی چرا این ظلم میکنی آن ملعون نجس گفت از برای انکه یزید را
از خود راضی نمایم حضرت فرمود ای شمر امروز چه روز است ...
چه وقت است گفت روز جمعه است و ... است که خطیبان امت جدت
بر منبر با فضائل و مناقب جد و پدر و مادر و برادر و ... پایان
میسازند حضرت فرمود ای شمر در چنین وقتی مهلت ده تا ادای فرض نماز
بگذارم ... هر چه خواهی بکن آن ملعون ... ستم دیده
محزون نه ... گرفتند و ... خون فرق
مبارک ... صورت مبارک خود ... علیه
بغیر ... ... احمد مختار
مدانم ... کشته لبش بخون ... فرقه

حضرت نزدیک شو چون آن ملعون ... فرق مجروح ... شمشیر خود را در غلاف ... دل ... در آن وقت کوفیان
چه ... چهار طرف آن ... حال شو در
میان ... قامت ... آن ... اقیرا ...
و خاک ... از ضرب ... در آورد ... عمر سعد علیه اللعنه
والعذاب چون حال ... بمنزل ...
آن ملعون ... در ... دیده اش ظاهر شده ... و
و ... کیست که حسین را از بدن جدا کند
بعضی از آن ... خرم ... خشم ...
... در آنوقت شمر ملعون ولد الزنا گفت این کار
منست و ... آن امام مظلوم ... کاش ... را
از کوه ... بود ... سینه که ...
... سینه آن امام ... در آنوقت آن ظالم
چشم مبارک ... که ... آن ملعون

پس از ... مدد ... دل ...
... شهید ... درست گفتم قرآن
مرویست از شمر که چون حضرت امام حسین ... سجده ... دیدم
که لبهای مبارک آنحضرت حرکت ... گفتم البته ...
چون گوش ... دیدم ... وعده خود وفا کردم
... و گفتم ... این ...
هر چه ...
... در ...
ای خداوند غفار ... کریم امروز ...
... در آنوقت ...
... ول خویش ... وعده
...
و ...
انا لله و انا الیه راجعون
...

مرثیه محتشم علیه الرحمه

این صبح تیره باز دمید از کجا کزان / کار جهان و خلق جهان جمله درهم است

باز این چه شورش است که در خلق عالم است / باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است

باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین / بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است

گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب / کاشوب در تمامی ذرات عالم است

گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست / این رستخیز عام که نامش محرم است

در بارگاه قدس که جای ملال نیست / سرهای قدسیان همه بر زانوی غمست

از آب هم مضایقه کردند کوفیان / خوش داشتند حرمت مهمان کربلا

ولشکر اهل حرم را غارت میکنند آن جناب سعادت مآب از استماع این کلام
ناخوش بغایت در غضب شد و بر رخش سوار گشت و بجانب خیمه ها روان شد
چون بدر خیمه ها رسید دید که آن خبر دروغ بوده باز گشت سوار شد
که امروز علی اکبر از دست تو حوض کوثر بنوشم بار دیگر امام با
رسالت شعار بر فرزند در میدان مهاران هواع آخرین بوده بود
ودر این بود مرویست که در آن وقت ذوالجناح سر را بلند کرده
گوش حضرت مانند کسی که عرض مطلبی داشته باشد حضرت گفت که
ای زبان بسته حاجتی داری فرمود ای ذوالجناح چه حاجت داری
قدرت زبان ذوالجناح گشاده شد و عرض کرد که ای شهسوار عرصه
شهادت و ای شهریار مجلس سعادت میدانم که این آخر سواریست
بر پشت من ترا ای سید الطاف بی نهایت چنانکه چون امروز
در این صحرای پر خطر بار امامت بر دوش کشیده ام و جناب شهدا
منزل شهادت رسانیده ام فردای قیامت نظر مرحمت از
دریغ نفرمایند و در آن ایام مرکب بودن شفاعت باشم آن حضرت دست
در گردن ذوالجناح کرده و در آن سوار شد و بسوی معرکه روانه شد

۵۱

موم بدبار مخالف بردم و عوار تیر سو بشما واگذاریم
مخالف از سخنان آن حضرت بدر آمده نزدیک آن
رسیده بود که لشکر مخالف متفرق شوند ناگاه شمر ذی الجوشن
ملعون فریاد بر آورد که از حسین باید بربیعت نمائید با
از شربت که مهمانان و یاران تو چشیده اند بنوشی حضرت
فرمود چون شما از کشتن من دست بر نمیدارید من حجت خود
بر شما تمام میکنم قدری آب بدهید که ای آل مصطفی رسیده که
از شربت تشنگی بهلاکت رسیده اند بار شمر بداختر ملعون
در جواب گفت که آنکه در بیعت یزید در آیی چون اهل
مکالمات آن حضرت شنیدند متاثر شدند
بهلاک رسانیدند چون امام غریب این سخنان از بی دینان
مخالف شنید علاج نیز بسته دیدند و حمله بر آن اشقیا کرد
آن وارث حیدر کرار از ضرب ذوالفقار آتشبار چندان از آن
اشرار را بخاک هلاک انداخت که در کنار فلک از عجب ماندن
و تحسین فرمود

۵۰

هر حق تعالی کرد که در روز قیامت تو را باز جوئیم و مرکب سواری
من تو خواهی بود چون آن جناب بمیدان کارزار رسید هر چند
مبارز طلبید و کسی از ترس دست از آن شهسوار چنان خوف
وبیم بر آن جماعت غالب شده بود که احدی جرأت
نبرد آن بزرگوار نمی نمود آن شیر بیشه حضرت سبحان و آن برادر
قادر منان در غضب شد و دست بقبضه تیغ آبدار کرده خود را
بر قلب سپاه مخالف زد و از هر طرف که حمله میکرد از کشته پشته می ساخت
و آن روباه صفتان از ضرب تیغ آن بزرگوار فرار مینمودند و آن
نور چشم محمد مصطفی و آن برگزیده خالق یکتا دست از آن گروه
شقاوت شکوه بر خاک هلاک می انداخت بنوعی که صدای آفرین
آفرین از عوالم ملکوت بگوش ساکنان زمین میرسید هزار
دیده بنظاره ایستاده بودند بلی محاربان امام حسین و ملک
مرویست که بیک حمله دو بر سه هزار نفر از آن کفار را
روانه دار البوار کرد ناگاه با نفر او رانده اند که ای حسین اگر
بقوت امامت جدال میکنی از فیض شهادت در میمانی علامت

زهی خلیفه صدق که ...
... قرار ...

زبسکه بر سر نیزه کرد سر عرب — عرض گذشت در آن عرصه قیامت
زمین سپهر دگر گشت ... — زگرد ... زمین پامال
چنان شکست سپاه عدو امام زمان
که خون گذشت بسان و در زمین

مروی است چون تشنگی بر امام علیه السلام غلبه کرد آن تشنه لب باز روان گشت
بعطش رهاند حیدر کرار از ضرب ذوالفقار آتشبار قلب سپاه اشرار را
از هم شکافت و خود را در شط فرات انداخت و ذوالجناح در میان آب
راند خطاب بان فرمود که ای مبارک پی آب بخور که تو از دیر باز تشنه
و حضرت چون بسیار آزرده مرویست که آن زبان بسته آب نمیخورد
و منتظر بود که آن امام اول آب بنوشد حضرت فرمود که ای ذوالجناح
تو آب بنوش که من هم بخورم پس آن تشنه لب کف آبی برداشت که
تشنگی خود را بنشاند ناگاه ملعونی فریاد بر آورد که ای حسین تو آب میخوری

برادر جناب امام فرمود ای خواهر جدم رسول خدا رحلت نموده و من
یتیمانه جفا کشیده مادرم رحلت از دنیا برده برادرم را کشتند
خود را تنها چه دانم بهتر آنکه چنانکه در فراق ایشان صبر کردی
در مفارقت من هم تا توانی صبر نما زینب خاتون گفت
ای برادر غریب اگر چه راست میفرمائی اما انصاف بده
چون جدت از دنیا رفت پدر و مادر و دو برادر داشتم چون
مادر و پدرت از دار فنا رحلت کردند شاد بودم برادری چون
برادرم حسن که زهر الماس چشید و لیکن تو خوش و چشم بجمال
نور روشن تو بود ای کار جد و پدر و مادر و برادرم تو بودی برادر
بجز اینکه امروز زینب خوار و بیمقدار و بیکس و فریاد شود
هیچ امیدی ندارم نمیدانم چه کنم و از دست روزگار چه کنم
بر سر کنم و با درد فراق تو چگونه تحمل نمایم از تو چیزی نمی ماند
چاره داری و یتیم پدر طفلان است و در این صورت غربت که
چگونه از تو دست بردارم حضرت فرمود خواهر این سخن میگوئی
حق داری نهایت باز هم صبر کن که خدا با صابران است و غیر

م

یک نکته ز درد فراق

نظم

در این وادی غریب...

[illegible]

در نشان امام مظلوم آن مظلوم چشم نرگس دو ماند در حسرت گرفته
بجمال خورشید مثال برادر خود میکرد و مانند ابر بهار زار زار
میگریست و حضرت او را تسلی میداد و به صبر و شکیبائی و صلیب میفرمود
پس غریب بی یار و آن مظلوم بی مددکار مصلحت کار را زینب دید
زینب خاتون گفت ای اصلاح پوشیدن برادر خود مرگ آه کرد
نوعی از دل پر درد کشید که شراره آتش جگر سوز عالم
ملکوت کتاب میشد و از حرم زار زار گریه میکرد چون
آن نهال حقیقی شهادت الا انتخاب ببرد و بر خود چون
در این جوش را طلبید در آن وقت تمیز تا فرق نکرد که اهل بیت
کم سپاه بود و فریاد نماید چون جناب زینب خاتون آن حالت را
ملاحظه نمود از سوز جگر ناله دلخراش کشید و بغوغای مرکب او را سوار کرد

[illegible]

صبر و شکیبائی چاره نیست صبر بر مصایب دنیا باعث درجات
در آخرت خواهد بود که دیدم که کوفیان حیرت که نمیخواهند پس آن
حضرت برادر خواهر را وداع نمود و روانه میدان شد
و زینب خاتون از عقب او نگاه حسرت میکرد و آه سرد از
جگر پر درد میکشید چون آن حجت خدا نزدیک لشکر اشقیا
رسید فریاد برآورد که ای قوم بی حیا و ای کوفیان پر جفا
آیا مرا میشناسید یا نه فرزند پیغمبر شما هستم آیا نمیدانید که
رسول خدا مرا در سینه مبارک خود میگرفت و میبوسید و میفرمود که
حسین منی و از حسینم آیا این عمامه رسول خدا نیست که بر سر دارم
و این اسب رسول خدا نیست که سوار شده ام آیا شما نمیدانید
این شمشیر حمزه سید الشهدا نیست که بر کف من است و این ذو الفقار
علی مرتضی نیست که بر کمر بسته ام آیا کرده بر جفا تا چند ظلم
بر آل مصطفی و علی مرتضی روا دارید این همه ستم که کرده اید
و این جوانان که از برادران و فرزندان من کشته اید بس نیست
شرط اسلام نیست مگر شما دختران رسول خدا را بیوه سازید

و اهل حرم بودید که این رکاب او سوار شد چون اهل
بیت سپاه و سوار مرکب شد همه اهل حرم شیون و افغان کردند که از فراق
الفراق الفراق ای فریاد ملکوت سما در رسید که حور و ملک نعیم بهشت
هر یک از بحر رحمت که گرفت ماتم شدند و بر سر شما
در روز محشر را حضرت کرد و فرمود الوداع الوداع
از صبر او قاضی حاجت گشته چون آن امام غریب چند قدم از
خیمه ها دور شد زینب خاتون با جگر پر خون از عقب او دوید
که ای برادر جد و پدر و مادر و ای مونس و ای غمگسار زنان
خدا از کجا است بر ما رحمت بکن و این حسرت را با ما مگذار

نظم

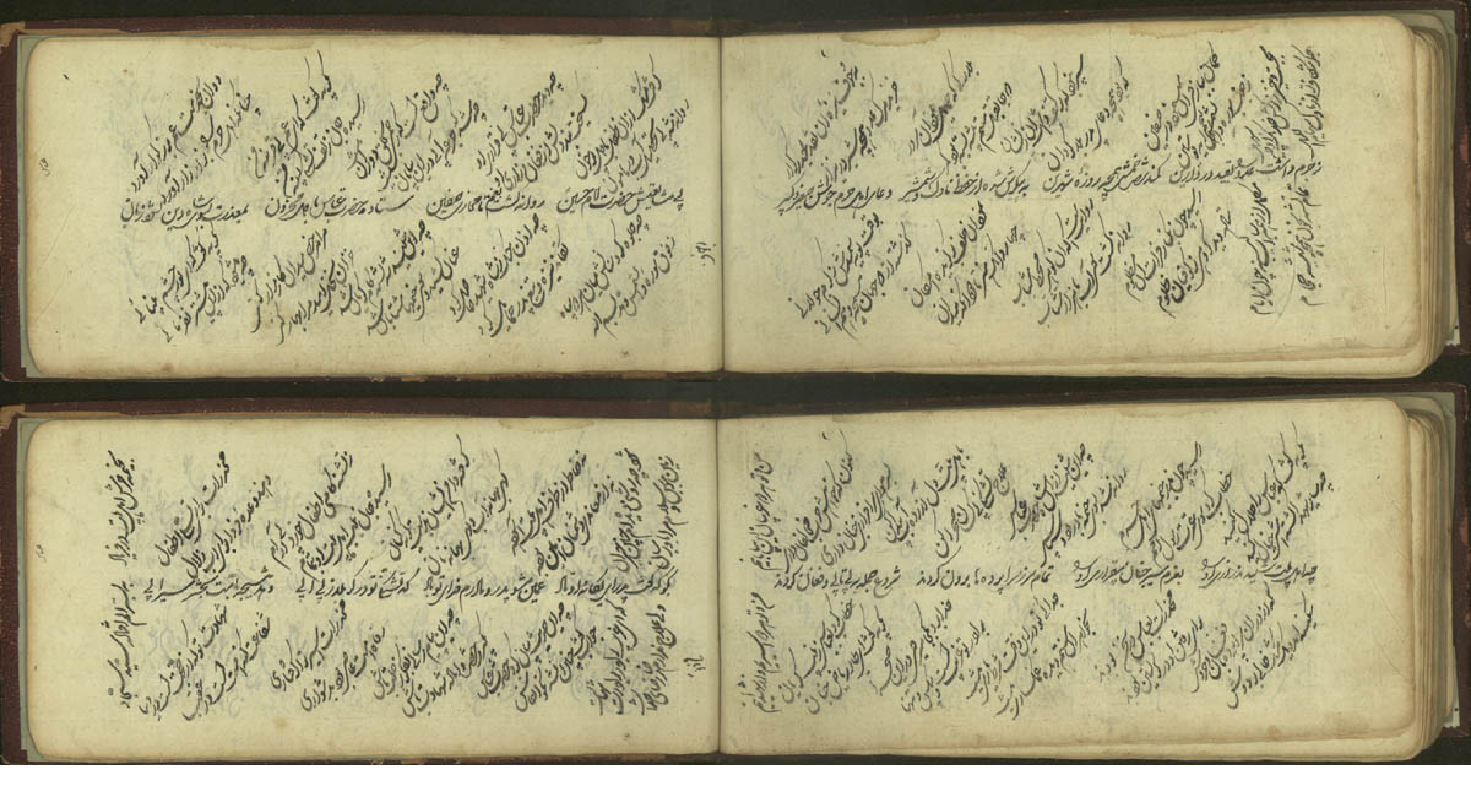
بر وی فرسش [illegible]
سبحان [illegible]
[illegible]
غم حیات [illegible]

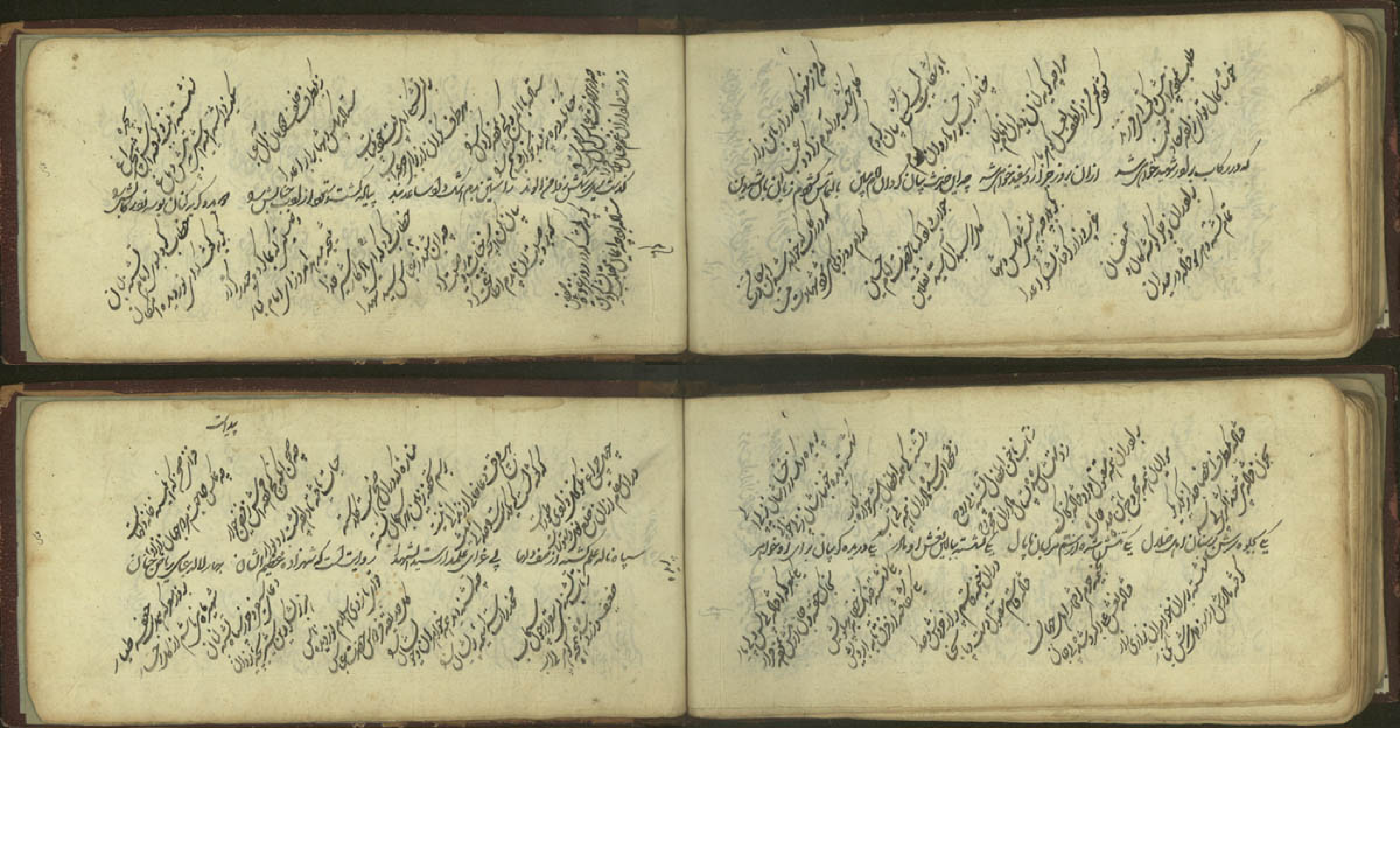
آن امام غریب عنان کشید تا زینب خاتون رسید و فرمود ای خواهر
در گردن من هم تا برادر تو خون دلم از جگر میکشید که خود
حیف است این را از سینه زینب خاتون مبارک ببوسد
خود را بر سینه او رسانید و گریه میکرد و گریه کنان گفت ای برادر











در بر کشد و لب بر لب او نهاد پس آن گه کشید
و بزبان حال میگفت چه سان ساکن شوم از
ناله با سوزی که من دارم قوای پروانه سوز از شمع
و من از خویشتن دارم درین گلشن بمن خواهی کسی
ای عندلیب از چرا بی گو هزاران فسانه گفتی تا بگل
سوختم تیغ دارم ز سر کردانه خون کرده ماتم دیده
عالم نه سامان در غریبی و نه راحت در وطن
دارم نصیب کس مبادای نوجوان جامه ظلوم
شب و روز من که من از هجرت از چرخ کهن دارم
بیابند آهم از این احتیاری ای فلک که
نهان از کرده تو شعله اندر کفن دارم کجی از
آب غم عالم ای از درد بدید آید که من بحر حسین ایفان
و کاری ز حسن دارم تمت هذا الواقعه

واقعه [illegible]

[illegible] ... عمر آمده

[illegible] ... [illegible]

عجب ... [illegible]

[illegible]

نکو هشت که معمار او وقت [illegible]
زده است روح هشت [illegible]

از عقب میرسد این بخت و گویا در خواب
حضرت نعش فرزند دلبند خود را بر در آن
نهاد و رو بجانب خیمهها کرد چون پدر بخیمهها رسید
فریاد بر آورد که ای بیکسان علی اکبر م از سفر
آمده او را دریابید اهل حرم از خیمهها بیرون
دویدند چون چشم مادر علی اکبر بر بدن پاره
پاره نازپرورده خود افتاد آهی کشید و بیهوش
شد چون بهوش آمد پیکر فرزند خود را در
آغوش کرفت و بزبان حال میگفت ای فرزند
دستم از نخل وصال تو نچیده است بری
کاش میداشت بغیر از تو نهالم ثمری دل
درین بادیه که باشد در اله داله چگونه
کشته چو یارش سفری ... از این قاصدی از

حسرت یار و پیغام کاش چیر د ز من ناله
بگوشش خبری من که بای دلم از اشک روان
مانده بگل ای صبا چون بگلستان گذاری
گذری کو که دور از تو بصحرای مصیبت دیدم
بیکسی سوخته غمزده خون جگری مروی است که
علیا جناب زینب خواتون با آن همه مصیبت
تا آن وقت از خیمه بیرون نیامده بود چون برادر
را شهید کرده بودند و از خیمه بیرون نیامده
بود اما چون دانست که علی اکبر شهید کرده اند
بیتاب شد و از پس در آن چند روز بار ستم
کشیده بود قامت سرو مانندش از بار ستم خم شده بود
پس دست برزانو گرفت با آن حالت از خیمه بیرون
آمد چون نظرش بر نعش علی اکبر افتاد [illegible]

مصطرب شده بزبان حال میگفت آه و واه
که شد نهال گلزار جمونش هر کجاست نسیم
چمنش برده زهوش میشه ممکن که دهد
ناله مرا بار زنجیر میبرم پی بسر رسید خون از
خون جگر مرویست که در انوقت از الحاح
غمان ازکف شده تشنه لبان که هر چند
ان امام مصالحت میفرمود از الحاح میرفت چون
هرزی راه از حرامگاه دور شد اسب علی اکبر را
دید که سراپا غرق خون و زین از پشت او
واژگون شده خواست او را اپرده اسب
میرفت و اشک بار میکرد که پا تازه
زجهان ان رخ چون ماه پا عزیز از آن
کم شده دارم خبر از شاه پا رهبر و در بدش
امد

است ولیکن دارد چشم حسرت پی دیدار تو
درراه پا امام حسین علیه السلام از عقب اسب
میرفت و امیرصبا که ناگاه چشم ان امام
مظلوم بر بدن پاره پاره فرزند رشید خود
افتاد بی اختیار خود را بر نعش علی اکبر انداخت
وسر او را در کنار گرفت و قطرات عبرات از
چشم جاری ساخته گفت ای نور دیده پدر وای
درام های الم پدر دیده باز کن و با پدر غریب خود
سخن بگو که حسرت گفتار تو را دارم چون علی اکبر
آواز پدر را شنید دیده باز کرد چون روی پدر
بدید آهی کشید امام حسین گفت ای جان پدر چه
میبینی گفت ای پدر جدم را می بینم که دو جام
آب در دست دارد یکی را بمن میدهد و میگوید که
ان یکی را اسم بحرمت بده و میفرماید بسیار تشنه از

اینه غرض رسید آمد سحاب کینه چنان گرد
تیرباران کمند ظلم چنان دست زد بر آتش
که مرغ روح از قفس شاخ عمر پرید غزال
جان امامت سگ ظلم طپید در انوقت
چندان خون از جراحت بدن علی اکبر رفته بود
که از کثرت ضعف از مرکب در غلطیده دست
در گردن مرکب حمایل کرده عنان مرکب
وا گذاشت مرویست که اسب ان شاهزاده هر طرف
رو میکرد میدید که بازکوچان او در اضطراب
حربهای گران مجروح میساختند ان زبان بسته
علی اکبر را از میان میدان بکنار کشید و در گوشه
خالی از دشمنان سگان اشقیا در انوقت
چون ان امام زاده عالیان هنوز نفسی داشت فریاد
فریاد برکشید

برکشید که ای پدر بزرگوار مرا دریاب و بفریاد
شوم فرات پدر رو بسوی میدان کن مرا
خلاص نزد رستم سواران کن واحسرتا
که چون جناب امام حسین علیه السلام صدای فرزند
رشید خود را شنید آهی سوزناک از جگر
برکشید و گفت وزیر کی شهادت خبر میآید
ناله سوخته بازی می آید پدر مدهوش زیر حجاب
این ناله کجاست بوی این سوز کباب از
جگری می آید پس امام مظلوم دست بقائمه ذوالفقار
آتش بار کرده بجانب میدان شتافت از هر طرف
صدا میکرد که یا علیا یا علی ای فرزند ارجمند
وای نور چشم سعادتمند در کجائی صدای علی اکبر از طرف
دیگر میآید و دفعه دفعه جواب میشنید چون مرتبه
سیم فریاد کرد که یا علی جواب نشنید امام مظلوم

برگزیده غم مخور که ز ذبایح شده که از دست جلادت
ساقی حوض کوثر سیراب شوی در این مقدمه
رمزیست کان امام امم چرا نهاد بلب داغ اکبرش
خاتم ز سوز های زبان تا دلش شراره غم درد
در خزینه غم را چو بست مهرش کرد چون اندک
تشنگی علی اکبر تسکین یافت بار دیگر بمیدان خار
روانه گشت لب تشنه که شاه مدد به خون زغلله
گشت صبوری دهر خدا الحسین که میر دو رزمش روی
مسیح های بزرگوار جدا ز جانش آگاه گر
چون علی اکبر مانند آفتاب از ارض شرق افق
میدان طالع شد هر چند مبارز طلب نمود از
ضرب دست آن شیر عالمیان چنان بیم بر
کوفیان غالب شده بود که کسی جرات مبارزت
او نمو

د او را نمی کرد آن شیر بچه حضرت از دل کار
در خشم رفته مانند حیدر صفدر خود را بر قلب لشکر
کفار زده از هر طرف که حمله می نمود دست آن
گروه شقاوت شکوه را مانند برگ خزان بر
خاک هلاک می انداخت و آن روباه صفتان
از پیش آن شیر بچه معرکه پرداز فرار اختیار
می نمودند در آن وقت عمر سعد ملعون فریاد کرد
که ای کوفیان این جوان نبیره حضرت علی مرتضی
است پیشه و شجاعت را موروث از او دارد شما یک یک
حریف او نمی شوید بهر مرتبه او را تیر باران نمائید
و امثال ایشان که در آن وقت یکبار از چهار طرف
آن طایر ریاض جنان را تیر باران کردند
ز لب تشنگی آن تشنه لب خدا آمد چهار

حسین علی اکبر است آن علمدار که تشنه ای عمر آزار کرد
بیچاره بکار رسیده است که فرزند خود
چنین جوان خورشید سیمائی را بمیدان فرستاده
شرم باد تو را که چنین کار را چنین کرده
پس علی اکبر مانند حیدر صفدر در میان میدان آمده
مرکب بجولان در آورده رجز مشتمل بر مناقب
جد و پدر خود میخواند و مبارز طلب می نمود هر کس از
شجاعان لشکر در مقابل آن جوان بزرگوار می آمد
آن وارث حیدر کرار در حمله اول او را بدرک
اسفل میرسانید بنوعی که از ضرب دست آن شیر
بیشه کارزار احدی را قدرت آن نبود که بمقابل
او برآید و گفته اند که از جدال لشکر بسیار بهم خوردند و مغلوب
گردی

گرمی آفتاب و شدت حدت خورشید و سوز عطش
بر آن بزرگوار غالب شده عنان مرکب بسوی
خیمه گاه باز گردانیده و آن مظلوم تشنه جگر چون
بحضور مطلوب رسید بدستور انجاب رسید فریاد
که یا ابتاه العطش العطش ای پدر تشنگی مرا از جدال
باز داشته هر گاه قطره آب یابم دمار از
روزگار کوفیان ناکس بر آرم چون امام عزیز را
چشم بر جمال عدیم المثال فرزند تشنه لب
افتاد و کلمات او را شنید نور دیده
خویش را در بر کشیده دست در آورد آن حضرت
سر زبان مبارک خود را در دهان آن
نهال بوستان کرامت که از جد بزرگوار خود یادگار بود داشت
در دهانش گذاشت و فرمود ای نور دیده و ای فرزند

الله ان امام غریب علغله در عوالم ملکوت انداخت
علی اکبر دست ادب بر سینه گذاشت و عرض نمود که
که حاجت ندارم میشود اندرین دنیا بغیر رخصت
حرب و بجز دعای شما نجلد جد بزرگوارم نظر به درگاه
نمانده وقت لقای خدا آمده و اکنون چون فرزند اکرم
رسول مختار و نور چشم حیدر کرار روانه میدان کارزار
گردیده و نزدیک لشکر مخالف رسید فریاد کرد که ای
کوفیان بیحیا و ای گروه بیوفا بی حیا این چه جفا است
گفت در ان روزی که خداوند عالم و خلاق بنی آدم
و جناب پیغمبر و ساقی حوض کوثر خصم شما باشند
ای قوم پر جور این در کدام مذهب روا است که فرزند
رسول خدا و پیغمبر زاده را از آب منع نمایند
و برادران و یاران او را به تیغ جفا از پا در آرند
خدا

خدا الحکم کند میان ما و شما چون چشم ان جماعت
بر جمال آفتاب مثال حضرت علی اکبر فرزند اکرم
ساقی حوض کوثر افتاد جوانی دیدند مانند سرو
جویبار حیات در کمال موزونی و روی چون
آفتاب عالمتاب در غایت رخشانی چهار
گیسوی مجعد مسلسل مشکین داشت دو تا از پیش و دو تا
از عقب انداخته به نوعی شباهت بجناب
رسول خدا داشت که جمعی از ان اشقیا که رسول
خدا صلی الله علیه و آله وسلم دیده بودند در پیش جناب
عمر سعد علیه اللعنه و العذاب گفتند
ای ملعون این جوان رسول خدا است که در میان
میدان ایستاده و تو ناسزا بجنگ او آورده
عمر سعد گفت این رسول خدا نیست بلکه فرزند رشید

در هوای لست پیش آمد و گفت ای پدر بزرگوار نامدار
میدانی که من طفلم و از شربت شهادت جانم لبریز رسیده
علی اکبر گفت میدانم گفت ای بزرگوار این سوز جگر
و این همه جفا از اشقیای ستمگر از حد گذشته اکنون
از کنار فرزند غریب زهرا و این ستم دیده و در عین
مراغ مفارقت خود میبینند نمایی علی اکبر از سخنان
جگرسوز خواهر خود گریه در آمد و گفت ای خواهر جان
و ای آرام دل محنت اندیش چکنم در خانه صبر
خراب شده قوم لعین و کوفیان بی دین قرار و آرام
از پدر عالی مقدارت برده اند از این جهت دارم که
جان خود را نثار ان بزرگوار نمایم در اول
معاملات ابنای حادی العراق العراق زلزله
فلک بمدار لجوح را خالی از چون جما لغت پکن
خود را علی اکبر گفت بجناب پدر آمده عرض کرد
که

که ای پدر بزرگوار و ای فرزند حیدر کرار دشمنان
دلیر شده اند و فرصت شهادت از دست میرود
جناب امام علیه السلام آن نور دیده خود را در بر
کشید و بدست مبارک خود آنحضرت او را کرد
عمامه که میراث او از جدش داشت بر آن
حلقه ای بسم الله حلقه گذاشت زره که
به بر نیزه و بدو دوش زنید تیغ شه لشکر
بستش چو ماله بر مه ان بند تیغ حیدر شد
ذوالفقار رحوض خورشید در وی بلند شد پس
امام علی اکبر را بر اسب عقاب سوار کرده گفت
ای نور دیده پدر و ای شبیه جدم پیغمبر اکنون روی
در میدان خود داری به غریبی خواهران نگاه کن
سفر کرده شدی از دیدار گیسو زار پیشوای که از

پر ز لاله خون روست چو رعد و برق سپهر
ستم جوشان شد شکوفه ریز
درباغ کفن بدوش ان شه در آن
وقت بردی که از خیابان ولایت
[illegible] نهال قامت حضرت
علی اکبر چون علی اکبر ملاحظه نمود که مردم
جفا کار از امامت رو بر تافته‌اند و
کمان کین را بدست بغض به چله نموده
علی اکبر بیتاب شده بخدمت باب سپهر
رکاب شتافت [illegible] خاک
[illegible] زمین نهال [illegible] عرض کرد که ای شه
[illegible] توجه از سر اب
جان [illegible] راحت نخواهد

جام وصال نشد از ایک دور فرسید
چون حضرت نابره دوری احباب و سوز
تشنگی جگرم را به آتش انداخته از جناب شما
امیدوارم که مرخص فرمائی تا جان درآرم
جلیت مرخصم نما تا بکارزار روم
دم تیغ ادرار روم دگر نهال قری
جوبیارت نیست مگر به تن سر من
لایق نثارت نیست ای پدر دلم به تنگ
آمده و طاقت دیدن دیده‌های گریان
تو را ندارم چون جناب امام علیه السلام
سخنان جانگداز از علی اکبر شنید
آهی کشید و فرمود ای قرة العین من تو را

چگونه رخصت حرب کوفیان دهم وصال
انکه چون آتش فراق جد بزرگوار رخ
مشتعل میشود اطفای آن حرارت
از ملاحظه جمال خورشید مثال تو
میکنم علی اکبر دست در گردن پدر کرد
دار و رامی بوسید و التماس می‌نمود و
الحاح میکرد و خواستگاری رخصت مینمود
چندان عجز و لابه کرد که آن امام غریب
سنجان بی‌کسی راضی کرد جلیت دید
شاه جگر تشنه چاره دیگر بجز گذشتن
جان یعنی از علی اکبر پس حضرت فرمود
که ای ضیای دیده چون از رفتن حرب
کوفیان

کوفیان ناچاری زمانی برای وداع حرم
به خیمه‌ها رو برو برو که تو را مادرت حلال
کند نظاره بر قد تو این جمال کند برو
بدیدن عمه‌های غمگینت برو به کشتی
لاله زار خونینت برو نظاره با حوال
خواهرانت کن برو تسلی حال زارت
کن برو که میش دگر باز گشتنت نیست
برو ملاقات سکینه زینت دگر پس علی اکبر
بفرموده امام تشنه جگر بسوی خیمه‌ها روان شد
رسید چون بجوار حرم علی اکبر بگریه گفت
سلام علیک ای مادر سلام من بشما عمه‌های
خونین جگرم سلام من بشما خواهران دردم



